پشتیبانیِ انسانی و مالی برای کودتای یهود در سال یازدهم هجری

شب چهارم محرّم ۱۴۳۶

برای دریافت فایل صوت، متن و پاور پوینت مربوط به
مباحث مطرح شده در این شبها می‌توانید به پایگاه
اینترنتی
www.sadeqifard.com
مراجعه کنید

غلامرضا صادقی فرد

زیارت حضرت سیّد الشهداء علیه‌السلام در شب قدر:

«السَّلامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ رَسُولِ اللهِ. السَّلامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ أَميرِ الْمُؤْمِنينَ. السَّلامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ الصِّدّيقَةِ الطّاهِرَةِ سَيِّدَةِ نِساءِ الْعالَمينَ. السَّلامُ عَلَيْكَ يا مَوْلايَ يا أَبا عَبْدِ اللهِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ. أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلاةَ، وَآتَيْتَ الزَّكاةَ، وَأَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ، وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَتَلَوْتَ الْكِتابَ حَقَّ تِلاوَتِهِ، وَجاهَدْتَ فِي اللهِ حَقَّ جِهادِهِ، وَصَبَرْتَ عَلَى الأذى في جَنْبِهِ، مُحْتَسِباً حَتّى أَتاكَ الْيَقينُ. وَأَشْهَدُ أَنَّ الَّذينَ خالَفُوكَ وَحارَبُوكَ وَأَنَّ الَّذينَ خَذَلُوكَ وَالَّذينَ قَتَلُوكَ مَلْعُونُونَ عَلى لِسانِ النَّبِيِّ الأُمِّيِّ، وَقَدْ خابَ مَنِ افْتَرىٰ. لَعَنَ اللهُ الظّالِمينَ لَكُمْ مِنَ الأَوَّلينَ وَالْآخِرينَ، وَضاعَفَ عَلَيْهِمُ الْعَذابَ الأَليمَ. أَتَيْتُكَ يا مَوْلايَ يَا بْنَ رَسُولِ اللهِ! زائِراً عارِفاً بِحَقِّكَ، مُوالِياً لِأَوْلِيائِكَ، مُعادِياً لِأَعْدائِكَ، مُسْتَبْصِراً بِالْهُدَى الَّذي أَنْتَ عَلَيْهِ، عارِفاً بِضَلالَةِ مَنْ خالَفَكَ، فَاشْفَعْ لي عِنْدَ رَبِّكَ».

«سلام بر تو ای فرزند رسول خدا. سلام بر تو ای فرزند امیر مؤمنان. سلام بر تو ای فرزند صدّیقهٔ طاهره سرور تمام زنان جهانیان. سلام بر تو ای مولای من ای اباعبدالله و رحمت خدا و برکاتش بر تو باد. گواهی دهم که تو نماز را بپا داشتی و زکات را پرداخت کردی و به معروف امر کردی و از منکر نهی کردی. و قرآن را آن گونه که باید خواندی. و در راه خدا آن چنان که شاید، جهاد کردی. و بر آزارهایی که در راه خدا متوجه تو شد، به حساب خدا، تا آخرین لحظهٔ حیات شکیبایی کردی. و گواهی می‌دهم که براستی آنان که که با تو مخالفت کردند و جنگ نمودند و آنان که دست از یاریت کشیدند و نیز کسانی که تو را کشتند، ملعونند؛ لعنی که بر زبان پیامبر امی جاری شده است. و هر آن که افترا زند زیانکار است. خدا لعنت کند ستم‌کنندگانِ شما را از اولین و آخرین و برایشان عذاب دردناکش را چند برابر کند. ای مولای من ای فرزند رسول خدا ! من برای زیارت بدربارت آمده‌ام در حالی که هم باور و هم پیمان با افرادی هستم که ولایت تو را پذیرفته‌اند و در حالی که با دشمنان تو دشمنی دارم و در حالی که نسبت به آن هدایتی که تو بر آن بودی کاملاً بینایم و در حالی که به گمراهی آنانی که با تو مخالفت کردند، آشنایم. پس برای من در نزد پروردگارت شفاعت کن».

*****

یکی از منابع تأمین مالی کودتا که با شکم لشکریان ابوبکر نیز ارتباطی نزدیک داشت، دزدی شتران صدقه بود و گویا که حکم زکات تنها برای شتر صادر شده بود. البته شتر تنها صدقه‌ای بود که می‌شد آن را رم داد و تعداد بسیاری از آنها را با این روش دزدید و شکم لشکریان ابوبکر را با آن سیر کرد! ناگفته نماند که تمام شتران صدقه را به مدینه آوردند و این به آن خاطر بود که در این ایام لشکریان ابوبکر در مدینه مستقر

بودند.

«شتران صدقه، یکی از حیاتی‌ترین کمکهای مالی به کودتاچیان بود. اما این شتران در قبال آن چه در این مسیر به آن نیاز بود، رقمی را تشکیل نمی‌داد».

ب : پشتیبانیِ مالی

۲: هدیه‌های خالصانهٔ قبایل منافق و یهودیان

پنج و یا شش قبیلهٔ منافقی که در اطراف مدینه و در قسمت شمالیِ آن در فاصلهٔ میان مدینه و خیبر و یا در نزدیکی خیبر زندگی می‌کردند، نقش بسیار مهمی در ایجاد و استقرار حکومت ابو بکر داشتند. یادآور می‌شود این قبایل، تنها قبایل منافقی نبودند که در اطراف مدینه زندگی می‌کردند بلکه این قبایل، تنها قبایلی هستند که در کتابهای عامه به این عنوان شهرت یافته‌اند.

این قبایل یکی از مهمترین تأمین کنندگان سرباز برای لشکر ابوبکر بودند. **با حضور آنان، کوچه‌های مدینه از لشکر پر شد:**

«... أقامَ أبوبَكرٍ بِبَقْعاءَ أيّامًا يَنْتَظِرُ النّاسَ، وبَعَثَ إلى مَنْ كانَ حولَهُ مِنْ أسلَمَ وغِفارٍ ومُزَيْنَةَ وأشْجَعَ وجُهَيْنَةَ وكعبٍ يَأمُرُهُمْ بِجهادِ أهلِ الرِّدَّةِ، والْخُفُوفِ إلَيهِم، فَتَحَلَّبَ النّاسُ إلَيْهِمْ مِنْ هٰذِهِ النّواحِيِّ، حَتّىٰ شَحَنَتْ مِنْهُم الْمَدينةُ».[1]

«... ابوبکر در بقعاء چند روزی به انتظار مردم باقی ماند و به قبایل اطراف آنجا، یعنی به اسلم و غفار و مزینه و اشجع و جهینه و کعب، افرادی را فرستاد و آنان را مأمور ساخت که به جنگ اهل رده بروند و به سوی آنان بتازند، مردم از این نواحی به شدت روانهٔ مدینه شدند تا آنجا که مدینه از این جماعت پر شد».

برای پر کردن کوچه‌های مدینه به تعداد بسیار زیادی سرباز نیاز است اما اگر این تعبیر، یک تعبیر استعاره‌ای هم باشد، حکایت از عدد بسیار زیادِ سربازانی دارد که از این قبایل به یاری ابوبکر شتافته‌اند.

در حالی که قبایل بسیاری از ساکنان اطراف مدینه، حتی از دادن زکات واجبشان به حکومت ابوبکر خودداری می‌کردند و به این جهت حتی جان خودشان را نیز از دست داده بودند، **این قبایل، علاوه بر پرداخت زکاتهای واجبشان، از هر نوع اعانه‌ای نسبت به حکومت ابو بکر، دریغ نمی‌کردند** و این همه در

۱ الاکتفاء بما تضمنه من مغازی رسول الله ﷺ والثلاثة الخلفاء (۲ / ۹۶)، تاریخ الخمیس فی أحوال أنفس النفیس (۲ / ۲۰۴).

حالی است که آنان از کمک کردن به لشکریان پیامبر خدا ﷺ به هر صورت ممکنی طفره می‌رفتند.

یکی از این کمکها که در تاریخ ثبت شده کمکهای سُبرهٔ جهنی است که تنها به یکی از این قبایل، انتساب دارد:

«قالَ سُبْرَةُ الْجُهَنِيُّ: قَدِمْنا مَعْشَرَ جُهَيْنَةَ أربعُمائةٍ مَعنَا الظَّهْرُ والْخَيلُ، وساقَ عَمْرُو ابنُ مَسَرَّةَ الْجُهَنِيُّ مِائَةَ بعيرٍ عَوْنًا لِلْمُسْلِمينَ، فَوَزَّعَها أبو بَكرٍ فِي النّاسِ».[1]

«سبرهٔ جهنی گفت: ما جماعتِ جهینه، چهار صد نفر بودیم و وارد شدیم در حالی که با خود اسبهای سواری و مرکبهای بارکشی را همراه ساخته بودیم. و عمرو بن مسره جهنی با خودش صد شتر همراه کرده بود تا کمکی برای مسلمانان باشد پس ابو بکر آنها را در میان مردم تقسیم کرد».

در این عبارتها، همان گونه که ملاحظه می‌شود، علاوه بر کمکهای مالی، بحث از کمکهای جانی هم به میان آمده است.

ب: پشتیبانیِ مالی

۳: بازکردنِ درهای معادنِ طلا و نقره به روی ابوبکر

منطقهٔ زندگی قبایل منافقِ مذکور، همان گونه که پیش از این مطرح شد، در نزدیکی خیبر و نیز وادی القری واقع بود. از آن جا که ساکنان خیبر و وادی القری یهودی بودند، تمام این منطقه، به سکونت منافقان و یهودیان اختصاص داشت.

در این منطقه، معادن غنی و بلکه بسیار غنیِ طلا و نقره قرار داشت و قرار نیز دارد. در حال حاضر از این معادن، هنوز برداشت می‌شود. عاتق بلادی که از جغرافی دانان بزرگ معاصر عربستان است، در جاهای مختلفی از کتابش از این معادن و از این منطقه، با عنوانِ «مهد طلا» یاد می‌کند:

«... بِمَهْدِ الذَّهَبِ، مَعْدِنُ بَنِي سُلَيْمٍ قَدِيمًا...».[2]

«... در سرزمین طلا، معادنی قدیمی بنی سُلیم...».

روایات عامه نشان می‌دهد که در زمان خاتم پیامبران ﷺ این معادن کشف و پس از آن، مورد استفاده

---

۱ تاریخ الخمیس فی أحوال أنفس النفیس (۲ / ۲۰۴).

۲ معجم المعالم الجغرافیة فی السیرة النبویة (ص: ۸۶).

و بهره‌برداری هم واقع شده بود اما از آن معادن چیزی جزیکی دو نمونه از نمونه‌های مستخرجات، به پیامبر خدا ﷺ داده نشد و یا دست کم گزارشی از این پرداختها به دستِ آیندگان نرسیده است.

گزارشی از پرداخت یک قطعه طلا از معادنی بنی سُلیم به شخص خاتم پیامبران ﷺ به دست رسیده است:

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ، قَالَ: أُتِيَ النَّبِيُّ ﷺ بِقِطْعَةٍ مِنْ ذَهَبٍ مِنْ مَعْدِنِ بَنِي سُلَيْمٍ. فَقَالَ: هَذَا مِنْ أَيْنَ؟ قَالُوا: مِنْ مَعْدِنٍ لَنَا. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِنَّهَا سَتَكُونُ مَعَادِنُ وَيَكُونَ فِيهَا شِرَارُ خَلَقِ اللهِ».[1]

«از ابن عمر نقل است که گفت: برای پیامبر خدا ﷺ قطعه‌ای از طلای معدن بنی سُلَیم آورده شد. او فرمود: این از کجا آمده است؟ آنان گفتند: از معدنی که از آنِ ماست. پس از آن پیامبر خدا ﷺ فرمودند: این معدن به زودی معادنی خواهد شد و بدترینِ آفریده‌های خدا برآن مسلط می‌شوند».

گزارشهایی هم به دست رسیده است که نشان می‌دهد، بنوسُلیم از معادن نقرهٔ خودشان نیزیک قطعه به پیامبر خدا ﷺ داده بودند:

«... عَنْ زَيْدٍ ـ يَعْنِي ابْنَ أَسْلَمَ ـ عَنْ رَجُلٍ، مِنْ بَنِي سُلَيْمٍ، عَنْ جَدِّهِ: أَنَّهُ أَتَى النَّبِيَّ ﷺ بِفِضَّةٍ. فَقَالَ: هَذِهِ مِنْ مَعْدِنٍ لَنَا. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: سَتَكُونُ مَعَادِنُ يُحْضِرُهَا شِرَارُ النَّاسِ».[2]

«از زید ـ یعنی از ابن اسلم ـ از مردی از بنوسلیم، از پدرش، نقل است که او نقره‌ای را با خود به نزد پیامبر خدا ﷺ آورد و گفت: از این معدنی است که از آنِ ماست. پیامبر خدا ﷺ هم فرمود: این معادن، به زودی معادنی خواهد شد که بدترین مردم برآن حاضر و مسلّط می‌شوند».

این روایتها غیراز آن که از جنس این معادن خبرمی‌دهد و خبرمی‌دهد که این معادن از نوع معادن گالِن و پیریت و باریت و مثلاً ذغال سنگ نبوده از نکتهٔ بسیار مهم دیگری نیز خبرمی‌دهد و آن، تسلّط و بهره‌بری قریب الوقوع این معادن توسط بدترینِ آفریده‌هاست.

عبارتِ «إِنَّهَا سَتَكُونُ مَعَادِنُ وَيَكُونَ فِيهَا شِرَارُ خَلَقِ اللهِ» که در پایان روایت اوّل، آمده نشان نمی‌دهد که جنس این آفریده‌ها از جنس انسانهاست اما عبارتِ «سَتَكُونُ مَعَادِنُ يُحْضِرُهَا شِرَارُ النَّاسِ» که در پایان روایت دوم آمده است به خوبی نشان می‌دهد که بهره‌وران و تسلط یافتگان این معادن از جنس آدمیزاد هستند.

---

۱ حديث أبي الفضل الزهري (ص: ۵۲۷).

۲ مسند أحمد مخرجا (۳۹/ ۵۲).

البته بعدها برای سرپوش گذاشتن بر این مطلب که پیامبر خدا ﷺ از تسلط قریب الوقوع بدترین انسانها بر این معادن خبر داده است، جنس این بدترینها را از «انسان» به «جن» تغییر دادند تا دیگر با مشکلی روبرو نباشند:

«... حدَّثَنِي مَالِكٌ، قَالَ: اسْتُعْمِلَ زَيْدُ بْنُ أَسْلِمَ عَلَى مَعْدِنِ بَنِي سُلَيْمٍ وَكَانَ مَعْدِنًا لَا يَزَالُ يُصَابُ فِيهِ الْإِنْسَانُ مِنْ قِبَلِ الْجِنِّ. فَشَكَوْا ذَلِكَ إِلَى زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ. فَأَمَرَهُمْ بِالْأَذَانِ، وَأَنْ يَرْفَعُوا بِهِ أَصْوَاتَهُمْ. فَفَعَلُوا فَانْقَطَعَ ذَلِكَ عَنْهُمْ. فَهُمْ عَلَيْهِ حَتَّى الْيَوْمِ. وقَالَ مَالِكٌ: وَأَعْجَبَنِي ذَلِكَ عَنْ مَشُورَةِ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ».[1]

«... مالک برای ما چنین روایت کرده است: زید بن اسلم، به عنوانِ عامل حکومت در معادن بنو سلیم معین شد. و این معدن به گونه‌ای بود که در آن، انسانها همواره از سوی جنیان مورد آزار قرار می‌گرفتند. شکایت این مطلب را به زید بن اسلم بردند. او فرمان داد تا اذان بگویند و صدای اذانشان را نیز بالا ببرند. آنان همان کار را کردند و آزار جنیان از آنان قطع شد و تا به امروز هم به همان حالت هستند. مالک گفت: و این مطلب در اثر مشورت با زید بن اسلم به وجود آمد که مرا شگفت زده کرد».

پیامبر خدا ﷺ با عبارتِ «سَتَكُونُ مَعَادِنُ يُحْضِرُهَا شِرَارُ النَّاسِ»، به مردم از حضور و تسلّطِ قریب الوقوعِ بدترینِ انسانها در این معادن خبر می‌دهد و عبارتِ «كَانَ مَعْدِنًا لَا يَزَالُ يُصَابُ فِيهِ الْإِنْسَانُ مِنْ قِبَلِ الْجِنِّ» از حضور همیشگی و تسلّط و آزار جنیان در این معادن، خبر می‌دهد و به این ترتیب، یک تغییر مختصر(!) ـ اما گویا غیر قابل گریز ـ در این عبارتها رخ داده شده است.

عبارتِ «اسْتُعْمِلَ زَيْدُ بْنُ أَسْلِمَ عَلَى مَعْدِنِ بَنِي سُلَيْمٍ» به خوبی نشان می‌دهد که زید بن اسلم، به عنوان عاملِ حکومت، در این معادن حضور داشت. این عبارتها هم چنین نشان می‌دهد که این مشکل و راه حل پیشنهادی زید بن اسلم، هر دو، پس از شهادت خاتم پیامبران ﷺ، روی داده است.

علتِ این امر روشن است: استخراج از این معادن پس از شهادت خاتم پیامبران ﷺ و بلکه بلا فاصله پس از شهادتِ آن حضرت، صورت گرفته است. بر اساس گزارشهای به دست رسیده تمام نقره‌ها و تمام طلاهای به دست آمده به طرف مدینه و به خزانهٔ ابوبکر سرازیر می‌شد:

«إِنَّ أَبَا بَكْرٍ... كَانَ لَهُ بَيْتُ مَالٍ بِالسُّنْحِ مَعْرُوفٌ لَيْسَ يَحْرُسُهُ أَحَدٌ. فَقِيلَ لَهُ: يَا خَلِيفَةَ رَسُولِ اللهِ ﷺ! أَلَا تَجْعَلُ عَلَى بَيْتِ الْمَالِ مَنْ يَحْرُسُهُ؟ فَقَالَ: لَا يُخَافُ عَلَيْهِ. قُلْتُ: لِمَ؟ قَالَ: عَلَيْهِ قُفْلٌ. قَالَ: وَكَانَ يُعْطِي مَا فِيهِ حَتَّى لَا يَبْقَى فِيهِ شَيْءٌ. فَلَمَّا تَحَوَّلَ أَبُو بَكْرٍ إِلَى

۱ شعب الإيمان (۴/ ۴۴۵).

الْمَدِينَةِ، حَوَّلَهُ. فَجَعَلَ بَيْتَ مَالِهِ فِي الدَّارِ الَّتِي كَانَ فِيهَا. وَكَانَ قَدِمَ عَلَيْهِ مَالٌ مِنْ مَعْدِنِ الْقَبَلِيَّةِ وَمِنْ مَعَادِنِ جُهَيْنَةَ كَثِيرٌ، وَانْفَتَحَ مَعْدِنُ بَنِي سُلَيْمٍ فِي خِلَافَةِ أَبِي بَكْرٍ فَقَدِمَ عَلَيْهِ مِنْهُ بِصَدَقَتِهِ، فَكَانَ يُوضَعُ ذَلِكَ فِي بَيْتِ الْمَالِ، فَكَانَ أَبُو بَكْرٍ يَقْسِمُهُ عَلَى النَّاسِ نُقَرًا نُقَرًا فَيُصِيبُ كُلَّ مِائَةِ إِنْسَانٍ كَذَا وَكَذَا... وَكَانَ يَشْتَرِي الْإِبِلَ وَالْخَيْلَ وَالسِّلَاحَ فَيَحْمِلَ فِي سَبِيلِ اللهِ...».[1]

«ابوبکر... بیت المال معروفی در سنح داشت که هیچ کس از آن حفاظت نمی‌کرد. به او گفته شد: ای خلیفهٔ رسول خدا ﷺ آیا برای بیت المال، پاسداری را قرار نمی‌دهی؟! او گفت: جای نگرانی وجود ندارد. گفتم: برای چه؟ او گفت: برای آن قفل وجود دارد. او گفت: ابوبکر همیشه تمام موجودیِ بیت المال را می‌بخشید تا آنجا که چیزی در آن باقی نمی‌ماند. وقتی ابوبکر به مدینه منتقل شد، بیت المال را نیز منتقل کرد و آن را در خانه‌ای قرار داد که در آن زندگی می‌کرد. اموال بسیار زیادی از معادن قبیله‌ای و هم چنین از معادن جهینه به دست او رسیده بود. و معادن بنو سلیم در خلافت ابوبکر گشایش یافت و بخشی از آن معدن به همراه صدقات بنو سلیم به ابوبکر داده شد. او همهٔ آن اموال را نیز در بیت المال قرار داد و تا دینار آخر آنها را در میان مردم تقسیم کرد به گونه‌ای که به هر صد نفر، چنین مقدار و چنان مقدار می‌رسید. ... و او شتر و اسب و سلاح می‌خرید و در راه خدا لشکریان را تجهیز می‌کرد...».

عبارتِ «كَانَ قَدِمَ عَلَيْهِ مَالٌ مِنْ مَعْدِنِ الْقَبَلِيَّةِ وَمِنْ مَعَادِنِ جُهَيْنَةَ كَثِيرٌ، وَانْفَتَحَ مَعْدِنُ بَنِي سُلَيْمٍ فِي خِلَافَةِ أَبِي بَكْرٍ فَقَدِمَ عَلَيْهِ مِنْهُ بِصَدَقَتِهِ» از سه نوع دارایی خبر می‌دهد که در ارتباط با این معادن قرار داشت، نه فقط از آغاز استخراج معادن بنوسلیم:

۱- مالی که از معادنِ «قَبَلِيَّة»، به دست ابوبکر می‌رسید.

۲- مال بسیار زیادی که از معادنِ «جُهینه» به دست ابوبکر رسید.

۳- گشوده شدنِ معدن بنو سُلیم و پرداختن خمس آن و یا پرداختنِ زکاتِ آن.

عبارتِ «فَكَانَ أَبُو بَكْرٍ يَقْسِمُهُ عَلَى النَّاسِ نُقَرًا نُقَرًا» به خوبی نشان می‌دهد که این داراییها به گونه‌ای بود که می‌شد آنها را به این گونه در میان مردم تقسیم کرد و نیز به گونه‌ای بود که به هر صد نفر انسان، چنین و چنان می‌رسید!

نکتهٔ بسیار مهم در مورد این معادن این است که آن چه از این معادن به بیت المال ابوبکر منتقل شده بود، بخشهایی از خودِ این معادن بود نه خمسها و صدقاتی که از اموال و داراییهای دیگر این قبایل در ازای خمس و یا صدقات این معادن باید پرداخت می‌شد. این مطلب، جنس این معادن را نیز مشخص می‌کند.

۱ الطبقات الکبری ط دار صادر (۳ / ۲۱۳).

این معادن، معادن طلا و نقره بود که پس از استخراج و احتمالاً شستشو، مورد استفاده قرار می‌گرفت و شاید به همین خاطر، این معادن، به «معدن النّقرة» شهرت یافته بود.

در مورد معادن بنوسلیم، قضیه البته از خمس و صدقه و اعانه و ... گذشته بود. عبارتهای مطرح شده به خوبی نشان می‌دهد که زید بن اسلم از سوی حکومت، مسؤول استخراج از این معادن شده بود. او و آنان، به طور کامل بر این معادن چنگ انداخته بودند و شاید این مفهوم همان عبارتی باشد که به پیامبر خدا ﷺ نسبت داده شده است: «سَتَكُونُ مَعَادِنُ يُحْضِرُهَا شِرَارُالنَّاسِ»:

«حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ أَنَسٍ، أَنَّ زَيْدَ بْنَ أَسْلَمَ كَانَ عَلَى مَعْدِنِ بَنِي سُلَيْمٍ. وَكَانَ مَعْدِنًا لَا يَزَالُ يُصَابُ فِيهِ النَّاسُ مِنْ قِبَلِ الْجِنِّ. فَلَمَّا وَلِيَهُمْ زَيْدٌ شَكَوْا ذَلِكَ إِلَيْهِ. فَأَمَرَهُمْ بِالْأَذَانِ أَنْ يُؤَذِّنُوا وَيَرْفَعُوا أَصْوَاتَهُمْ. فَفَعَلُوا فَارْتَفَعَ ذَلِكَ عَنْهُمْ. فَهُمْ عَلَيْهِ إِلَى الْيَوْمِ».[1]

«مالک بن انس برای ما روایت کرد که زید بن اسلم مسؤول معدن بنوسُلیم بود و این معدن به گونه‌ای بود که در آنها همواره انسانها از سوی جنیان مورد اذیت واقع می‌شدند. وقتی که زید سرپرست آنان شد، از این مطلب، به او شکوه کردند. او به آنان فرمان داد تا اذان بگویند و صدایشان را هم برای اذان بالا ببرند. آنان همان کار را کردند و شر جنیان از سر آنان کم شد. آنان تا به امروز نیز در همان وضعیت قرار دارند».

این اخبار و اخبار دیگری که پیش از این ارائه شد، نشان می‌دهد که جنیان اگر مزاحمتی هم ایجاد کرده بودند، مزاحمتشان به زمان پیامبر رحمت ﷺ ارتباطی نمی‌یافت زیرا که در آن صورت، دیگر نیازی به این نبود که از زید بن اسلم و از ابتکارهای او برای دفع شر جنیان استفاده شود!

البته این خبر و اخبار مشابه نشان نمی‌دهد که زید بن اسلم در چه زمانی و از سوی چه کسی به این ریاست دست یافته بود اما عبارتِ «سَتَكُونُ مَعَادِنُ يُحْضِرُهَا شِرَارُالنَّاسِ» علاوه بر آن که نشان می‌دهد، این عمل در زمان پیامبر رحمت ﷺ رخ نداده با تعبیر «سَتَكُونُ مَعَادِنُ» خبر از آن می‌دهد که این عمل در آیندهٔ قریب الوقوع رخ می‌دهد و این آیندهٔ قریب الوقوع، با توجه به عبارتِ «وَانْفَتَحَ مَعْدِنُ بَنِي سُلَيْمٍ فِي خِلَافَةِ أَبِي بَكْرٍ»، زمان حکومت ابو بکر، آن هم در ابتدای آن، یعنی بلا فاصله بعد از شهادت خاتم پیامبران ﷺ است!

بدین‌ترتیب و در صورتِ صحّتِ این اخبار، مقصود از «شِرَارُالنَّاسِ»، زیدبن اسلم و همان حکومتی است که بر این معادن چنگ انداخته بودند و در چنین صورتی، روشن است دیگر که موضوعِ «حضور جنّیان در این معادن»، فقط برای سرپوش گذاشتن بر روی این واقعیت است!

---

۱ الطبقات الکبری ـ متمم التابعین ـ مخرجا (ص: ۳۱۵).

علمای عامه با طرح موضوع «اذان گفتن در این معادن»، برای حل مشکل دیگری نیز اقدام کرده‌اند! و آن، موضوع مسلمان بودن جماعتی است که مالک این معادن بودند و آنها را به ابو بکر تقدیم کردند و نیز جماعتی است که مالک این معادن شده و بر آنها تسلّط یافته بودند!

بدین ترتیب و با طرح موضوعِ جنیان در این معادن و فراری دادن آنان با اذانی که با صدای بلند گفته شد، علمای عامه در واقع، برای حلِ دو مشکل عمده اقدام کرده‌اند:

۱- مشکلِ اطلاقِ «شِرَارُالنَّاسِ» بر ابو بکر و بر حکومت ابو بکر.

۲- مشکل اسلام نیاوردنِ قبیلهٔ بنو سُلیم و مسلمان نبودنِ حاکمان جدید و بهره‌وران اخیرِ این معادن.

به هر حال، این معادن ـ که از نظر ارزش اقتصادی، معادن بسیار با ارزشی بود ـ در زمان ابوبکر باطله برداری شد و استخراج آن به صورت رسمی آغاز گردید و طلاها و نقره‌های استخراج شده روانهٔ بیت المال ابو بکر شد.

این معادن، از جمله معادنی است که در آنها طلا و نقره به صورت خالص و به ابعاد بسیار بزرگ یافت می‌شد و نیاز به عمل آوریِ ویژه‌ای نداشت. گاهی ابعاد طلاهای استخراج شده از این معادن به اندازهٔ یک تخم مرغ بود:

«عَنْ جَابِرِبْنِ عَبْدِ اللهِ الْأَنْصَارِيِّ رضی الله عنهما، قَالَ: كُنَّا عِنْدَ رَسُولِ اللهِ ﷺ إِذْ جَاءَهُ رَجُلٌ بِمِثْلِ بَيْضَةٍ مِنْ ذَهَبٍ. فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللهِ! أَصَبْتُ هَذِهِ مِنْ مَعْدِنٍ، فَخُذْهَا فَهِيَ صَدَقَةٌ مَا أَمْلِكُ غَيْرَهَا. فَأَعْرَضَ عَنْهُ رَسُولُ اللهِ ﷺ ...».[1]

«از جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنهما نقل است که گفت: ما نزد رسول خدا ﷺ بودیم که مردی با یک قطعه بزرگ طلا به اندازهٔ یک تخم مرغ نزد پیامبر خدا آمد و عرض کرد: ای رسول خدا من این طلا را از معدن به دست آوردم. این صدقه است، آن را بگیر و من چیز دیگری غیر از این هم ندارم. رسول خدا ﷺ از او روی گرداند...».

شتر و گاو و گوسفند را صد البته به بیت المال وارد نمی‌کردند. آن چه به بیت‌المال وارد می‌شد، همین طلاها و همین نقره‌ها و درهم و دینارهایی بود که از این سو و از آن سو به مدینه سرازیر می‌شد و به سبب ورود و خروج اموال این معادن، ورودی بیت المال علاوه بر آن که از نظر اقتصادی بسیار با ارزش بود، از حجم و وزن بسیار بالایی نیز برخوردار بود:

«لَمَّا تُوُفِّيَ أَبُو بَكْرٍ وَدُفِنَ، دَعَا عُمَرُبْنُ الْخَطَّابِ الْأُمَنَاءَ وَدَخَلَ بِهِمْ بَيْتَ مَالِ أَبِي بَكْرٍ وَمَعَهُ

۱ المستدرك على الصحيحين للحاكم (۱/ ۵۷۳).

عَبْدُ الرَّحْمٰنِ بْنُ عَوْفٍ وَعُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ وَغَيْرُهُمَا. فَفَتَحُوا بَيْتَ الْمَالِ فَلَمْ يَجِدُوا فِيهِ دِينَارًا وَلا دِرْهَمًا وَوَجَدُوا خَيْشَةً لِلْمَالِ، فَنُقِضَتْ. فَوَجَدُوا فِيهَا دِرْهَمًا فَرَحَّمُوا عَلَى أَبِي بَكْرٍ. وَكَانَ بِالْمَدِينَةِ وَزَّانٌ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللهِ ﷺ وَكَانَ يَزِنُ مَا كَانَ عِنْدَ أَبِي بَكْرٍ مِنْ مَالٍ. فَسُئِلَ الْوَزَّانُ: كَمْ بَلَغَ ذَلِكَ الْمَالُ الَّذِي وَرَدَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ؟ قَالَ: مِائَتَيْ أَلْفٍ».[1]

«وقتی ابوبکر از دنیا رفت و دفن شد، عمر بن خطاب امینان را صدا زد و آنان را به بیت المال ابو بکر وارد کرد و عبد الرحمان بن عوف و عثمان بن عفان و چند تن دیگر غیر از این دو نفر، با او بودند. آنان بیت المال را باز کردند ولی در آن جا هیچ درهم و دیناری ندیدند. در بیت المال، یک جوال و گونی بزرگی را یافتند که برای پول بود ولی خالی شده بود. در آن جوال، درهمی را یافتند و برای ابوبکر، طلب رحمت کردند. در زمان رسول خدا ﷺ، در مدینه یک وزّان بود که اموال را وزن می‌کرد و تخمین می‌زد. این تخمین زننده، تمام داراییهایی ابوبکر را اندازه گیری می‌کرد. از او پرسیده شد: اموالی که بر ابوبکر وارد شد، چه مقدار بود؟ او گفت: دویست هزار».

در این متن، برای عدد «دویست هزار»، واحد مشخصی ارائه نشده اما هر چه باشد همان گونه که از کیفیت القای آن مشخص است، این داراییها از وزن بسیار بالایی نیز برخوردار بوده است.

در کتابهای عامه در موردِ محلِ مصرف این اموال، دو مورد استفادهٔ بسیار مهم ذکر و ادّعا شده است:

۱- در زمانی که قرار بود از همین مسیر، برای ابوبکر شرف و فضلی مناسب دست و پا شود، ادعا شده است که او تا دینار آخر بیت المال را بین مردم تقسیم می‌کرد: «كَانَ يُوضَعُ ذَلِكَ فِي بَيْتِ الْمَالِ، فَكَانَ أَبُوبَكْرٍ يَقْسِمُهُ عَلَى النَّاسِ نُقَرًا نُقَرًا فَيُصِيبُ كُلَّ مِائَةِ إِنْسَانٍ كَذَا وَكَذَا»[2].

۲- ابوبکر از این اموال برای خریدِ شتر و اسب و سلاح و تجهیز لشکریان و در نهایت برای کسب مالهای بیشتر و استقرار و استحکام حکومتش نیز استفاده می‌کرد: «كَانَ يَشْتَرِي الْإِبِلَ وَالْخَيْلَ وَالسِّلَاحَ فَيَحْمِلَ فِي سَبِيلِ اللهِ...»[3].

این معادن البته در زمان پیامبر رحمت ﷺ هم وجود داشت و قطعاتی از طلا و نقرهٔ آنها را برای پیامبر خدا ﷺ نیز برده بودند اما همان گونه که ملاحظه شد، پیامبر خدا در همان روایات از این موضوع خبر داده بود که این «معدن»، به زودی اولاً به «معادن» تبدیل خواهد شد و ثانیاً در اختیار «شِرَارُ النَّاسِ» قرار می‌گیرد.

---

۱ الطبقات الکبری ط العلمیة (۳/ ۱۶۰).

۲ الطبقات الکبری ط دار صادر (۳ / ۲۱۳).

۳ الطبقات الکبری ط دار صادر (۳ / ۲۱۳).

ب : پشتیبانیِ مالی

٤: مالهای مفت از بحرین برای ابوبکر

گروه دیگری از اموال و داراییهای ابوبکر و هیأت حاکمه، داراییهایی بود که از بحرین به مدینه فرستاده شده بود. این امر، البته امر بی سابقه‌ای هم نبود زیرا که در زمانِ رسول خدا ﷺ نیز از این منطقه، اموالی به مدینه رسیده بود که بنا به نقل همین علما، این اموال، اموال بسیار زیادی هم بود:

«عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ، أَنَّ الْعَلَاءَ بْنَ الْحَضْرَمِيِّ بَعَثَ إِلَى رَسُولِ اللهِ ﷺ مِنَ الْبَحْرَيْنِ بِثَمَانِينَ أَلْفًا. فَمَا أَتَى رَسُولَ اللهِ ﷺ مَالٌ أَكْثَرُ مِنْهُ لَا قَبْلَهَا، وَلَا بَعْدَهَا».[1]

«از ابو موسی اشعری نقل است که علاء بن حضرمی از بحرین هشتاد هزار برای رسول خدا ﷺ فرستاد. و این مبلغ به اندازه‌ای بود که نه قبل و نه بعد از آن، مالی به آن اندازه، به رسول خدا ﷺ نرسیده بود».

همان گونه که ملاحظه می‌شود، در این روایت نیز مشخص نشده است که واحد این هشتاد هزار چیست؟ شاید تعمدی در عدم نقلِ واحد این داراییها نباشد و شاید هم این روش انتخاب شده باشد تا آیندگان از میزان ورود و خروج این داراییها به بیت المال آگاه نشوند. به هر حال، بنا به تصریح همین روایت، تا زمان وصول این داراییها، هیچ مال دیگری به این اندازه به پیامبر خدا ﷺ نرسیده بود و بر اساس گزارشهای موجود، تا آخر عمر خاتم پیامبران ﷺ نیز چنین اتفاقی دیگر رخ نداد.[2]

این مال به اندازه‌ای زیاد بود که پیامبر خدا ﷺ کیسه کیسه، دامن دامن و یا مشت مشت، به افراد می‌بخشید:

«... عَنْ أَنَسٍ، أُتِيَ النَّبِيُّ ﷺ بِمَالٍ مِنَ البَحْرَيْنِ، فَقَالَ: انْثُرُوهُ فِي المَسْجِدِ. فَكَانَ أَكْثَرَ مَالٍ أُتِيَ بِهِ رَسُولُ اللهِ ﷺ، إِذْ جَاءَهُ العَبَّاسُ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللهِ! أَعْطِنِي إِنِّي فَادَيْتُ نَفْسِي وَفَادَيْتُ عَقِيلًا. قَالَ: خُذْ. فَحَثَا فِي ثَوْبِهِ، ثُمَّ ذَهَبَ يُقِلُّهُ فَلَمْ يَسْتَطِعْ. فَقَالَ: اؤْمُرْ بَعْضَهُمْ يَرْفَعْهُ إِلَيَّ. قَالَ: لاَ. قَالَ: فَارْفَعْهُ أَنْتَ عَلَيَّ. قَالَ: لاَ. فَنَثَرَ مِنْهُ، ثُمَّ ذَهَبَ يُقِلُّهُ فَلَمْ يَرْفَعْهُ. فَقَالَ: فَمُرْ بَعْضَهُمْ يَرْفَعْهُ عَلَيَّ. قَالَ: لاَ. قَالَ: فَارْفَعْهُ أَنْتَ عَلَيَّ. قَالَ: لاَ. فَنَثَرَ مِنْهُ، ثُمَّ احْتَمَلَهُ عَلَى كَاهِلِهِ. ثُمَّ انْطَلَقَ فَمَا زَالَ يُتْبِعُهُ بَصَرَهُ حَتَّى خَفِيَ عَلَيْنَا. عَجَبًا مِنْ حِرْصِهِ! فَمَا قَامَ رَسُولُ

---

۱ المستدرك على الصحيحين للحاكم (۳/ ۳۷۲).

۲ اشاره به اموال رسیده از خیبر.

اللهِ ﷺ وَقَسَّمَ مِنْهَا دِرْهَمٌ».[۱]

«... از انس نقل است که **مالی از بحرین به حضور پیامبر خدا ﷺ آورده شد. او فرمود: آنها را در مسجد برزمین بریزید. این بیشترین مالی بود که به نزد رسول خدا ﷺ آورده شده بود.** در همان زمان عباس آمد و عرض کرد که ای رسول خدا! از این مال به من بده. من هم فدای خودم و هم فدای عقیل را پرداخت کرده‌ام. او فرمود: بردار. **عباس از آن اموال در لباسش ریخت اما وقتی خواست آنها را تکان بدهد، نتوانست.** او گفت: به یکی از این افراد فرمان بده تا آن را برای من بلند کند. پیامبر فرمود: نه. او گفت: پس خودت آن را بلند کن و بر دوش من بگذار. او فرمود: نه. **عباس مقداری از آن داراییها را ریخت و بعد از آن خواست آنها را تکان بدهد، باز هم نتوانست.** به این خاطر گفت: به یکی از این افراد فرمان بده تا آن را بلند کند و بر دوشم بگذارد. او فرمود: نه. عباس گفت: پس خودت آن را بلند کن و بر دوش من بگذار. او فرمود: نه. عباس مقدار دیگری را برزمین ریخت و بعد از آن، **آنها را بر دوشش گذاشت و به راه افتاد** اما با چشمانش آن داراییها را تعقیب کرد تا از دیدگان ما غایب شد. تعجب از حرص او بود. **تا زمانی که یک درهم از آن اموال باقی مانده بود، پیامبر خدا ﷺ از آن جا تکان نخورد».**

بخاری همین ماجرا را به صورت خلاصه‌تری هم ذکر کرده است:

«عَنْ أَنَسٍ، قَالَ: أُتِيَ النَّبِيُّ ﷺ بِمَالٍ مِنَ البَحْرَيْنِ. فَجَاءَهُ العَبَّاسُ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللهِ! أَعْطِنِي فَإِنِّي فَادَيْتُ نَفْسِي وَفَادَيْتُ عَقِيلًا. فَقَالَ: خُذْ. فَأَعْطَاهُ فِي ثَوْبِهِ».[۲]

«از انس نقل است که گفت: **مالی از بحرین به نزد پیامبر خدا ﷺ آمد.** و در همان موقع عباس از راه رسید و گفت: ای رسول خدا! به من بده. من فدای خودم و عقیل را پرداخت کرده‌ام. او فرمود: بگیر و از آن اموال در لباسش ریخت».

وصول این اموال در آخرین سال حیات پیامبر رحمت ﷺ و در ماه‌های آخر عمر آن حضرت انجام شد زیرا زمان ارتباط مدینه و بحرین و یمن به همین ایام ارتباط می‌یابد نه به قبل از این ایام. با این حال و گویا برای سرپوش گذاردن بر روی حرکتهای بعدیِ حکومتِ بعد از پیامبر خدا ﷺ، ادعا شده است که پیامبر خدا ﷺ با بعضی از افراد ـ که احتمالاً به این تقسیمها نرسیده بودند ـ قرار گذاشته بود که اگر اموالی از بحرین به او برسد، او چنین و چنان می‌بخشد! یکی از افرادی که قرار بود مورد این عنایت پیامبر رحمت ﷺ قرار بگیرد، جابربن عبد الله انصاری بود:

---

۱ صحیح البخاری (۴/ ۹۸).

۲ صحیح البخاری (۴/ ۶۹).

«... عَنْ جَابِرِبْنِ عَبْدِ اللهِ... ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَوْ قَدْ جَاءَ مَالُ البَحْرَيْنِ قَدْ أَعْطَيْتُكَ هَكَذَا وَهَكَذَا وَهَكَذَا. فَلَمْ يَجِئْ مَالُ البَحْرَيْنِ حَتَّى قُبِضَ النَّبِيُّ ﷺ. فَلَمَّا جَاءَ مَالُ البَحْرَيْنِ أَمَرَ أَبُو بَكْرٍ فَنَادَى: مَنْ كَانَ لَهُ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ عِدَةٌ أَوْ دَيْنٌ، فَلْيَأْتِنَا. فَأَتَيْتُهُ. فَقُلْتُ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ لِي: كَذَا وَكَذَا. فَحَثَى لِي حَثْيَةً. فَعَدَدْتُهَا، فَإِذَا هِيَ خَمْسُ مِائَةٍ. وَقَالَ: خُذْ مِثْلَيْهَا».[1]

«... از **جابربن عبد الله**... نقل است که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: **اگر مال بحرین به ما برسد من به تو چنین و چنان و چنان می‌دهم**. اما **مال بحرین تا زمانی که پیامبر خدا ﷺ زنده بود نرسید**. وقتی مال بحرین رسید، ابوبکر فرمان داد تا ندا دهند: **هر که از پیامبر خدا ﷺ طلبی دارد یا پیامبر به او وعده‌ای داده است، به نزد ما بیاید**. من به نزد او رفتم و گفتم: **پیامبر خدا ﷺ به من این گونه و آن گونه فرمود**. در آن زمان، ابوبکر مقداری از اموال را به طرف من انداخت. من آنها را شمردم، **پانصد تا بود**. و او به من گفت: **دو برابر آن را بگیر**».

همان گونه که ملاحظه می‌شود، واحد این پانصد و یا هزار و پانصد نیز معین نشده است و نیز ملاحظه می‌شود که این اموال در زمان پیامبر رحمت ﷺ به مدینه نرسید بلکه در زمانی به مدینه واصل شد که پیامبر خدا از دنیا رفته بود.

این اخبار که همگی در کتابهای تراز یک عامه، بارها و بارها نقل و تکرار شده است، با یکدیگر سازگاری ندارد مگر آن که ادعا شود، مسلمانان سالی چند بار از کافرانِ بحرین جزیه دریافت می‌کردند و یا سالی چند بار به منطق ابوبکریان، از سرهای مسلمانان بحرین اجاق می‌ساختند و باز هم به همان منطق، داراییهای آنان را چپاول می‌کردند تا در پی این حکم بتوان پذیرفت که این دو دسته از روایتها در کنار هم صحیح است! **اگر نتوان چنان گفت و چنان پذیرفت، باید پذیرفت که یکی از این دو روایت، حتماً ساختگی است و بنا به مصالحی ساخته شده است!**

در روایتهای گروه دوم ـ که برهان ساختگی بودن آنها به شکلی که در روایت آمده در ادامهٔ همین بحث مطرح خواهد شد ـ ادعا شده است که ابوبکر به فکر پرداخت بدهیهای پیامبر خدا ﷺ و نیز عملی کردنِ وعده‌های مالی او افتاده بود. این مطلب نیز اگر راست باشد، دلیلی بر این واقعیت است که ابوبکر ـ که دیگر تمام داراییهای پیامبر رحمت ﷺ را در اختیار داشت ـ از این حربه برای تثبیت حکومتش استفاده کرده است.

در بسیاری از روایتهای گروه دوم ـ همان گونه که در روایت مطرح شده نیز ملاحظه می‌شود ـ سابقهٔ

۱ صحیح البخاری (۳/ ۹۶). هم چنین رجوع شود به: صحیح مسلم (۴/ ۱۸۰۶).

این اموال و این داراییها ـ که بدهیهای پیامبر خدا ﷺ قرار بود از محل آنها پرداخت شود ـ نیز نقل شده است. بر این اساس، این پولها از اول نیز قرار بوده است که به دست پیامبر خدا ﷺ برسد اما ـ بنا به هر دلیلی ـ زمانی این اموال به مدینه رسید که پیامبر رحمت ﷺ دیگر از دنیا رفته بود!

در بعضی از روایتهای گروه دوم ـ که باز هم در همین کتابهای تراز یک عامه، بارها و بارها مطرح شده ـ به سابقهٔ این اموال اشاره‌ای نشده است. در بسیاری از این روایتها نام ارسال کنندهٔ این اموال نیز ذکر شده که این نام، خودش کلیدی برای فهم این واقعیت است که این روایتها ساخته شده است تا حقایق دیگری پنهان بماند. این فرد، علاء بن حضرمی است:

«عَنْ جَابِرِبْنِ عَبْدِ اللهِ...، قَالَ: لَمَّا مَاتَ النَّبِيُّ ﷺ، جَاءَ أَبَا بَكْرٍ مَالٌ مِنْ قِبَلِ العَلاَءِ بْنِ الحَضْرَمِيِّ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: مَنْ كَانَ لَهُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ دَيْنٌ أَوْ كَانَتْ لَهُ قِبَلَهُ عِدَةٌ، فَلْيَأْتِنَا. قَالَ جَابِرٌ: فَقُلْتُ: وَعَدَنِي رَسُولُ اللهِ ﷺ أَنْ يُعْطِيَنِي هَكَذَا وَهَكَذَا وَهَكَذَا، فَبَسَطَ يَدَيْهِ ثَلاَثَ مَرَّاتٍ، قَالَ جَابِرٌ: فَعَدَّ فِي يَدِي خَمْسَ مِائَةٍ، ثُمَّ خَمْسَ مِائَةٍ، ثُمَّ خَمْسَ مِائَةٍ».[1]

«از جابر بن عبد الله نقل است که گفت: وقتی رسول خدا ﷺ از دنیا رفت، مالی از جانب علاء بن حضرمی به ابوبکر رسید. ابوبکر هم گفت: هر فردی که طلبی از پیامبر خدا ﷺ دارد یا پیامبر خدا به او وعده‌ای داده است، به نزد ما بیاید. جابر گوید: من گفتم: رسول خدا ﷺ به من وعده داد که به من این چنین و این چنین و این چنین ببخشد. او دستهایش را سه مرتبه باز کرد. جابر گوید: در دست من شمارش کرد پانصد، بعد از آن پانصد و بعد از آن نیز پانصد تا قرار داد».

جابر بن عبد الله تنها فردی است که نامش به عنوان طلبکار یا طرف وعدهٔ پیامبر خدا ﷺ مطرح شده و هزار و پانصد تا(!) از این اموال را در اختیار گرفته است. بقیهٔ این اموال در کجا صرف شده متأسّفانه، در این روایتها به آن اشاره‌ای نشده است. آن چه مسلّم است ـ و روایت دیگری از بخاری مهر تأییدی بر آن می‌زند ـ این اموال ـ دست کم ـ برای رقابت در مالداری و در نهایت، برای هلاکت افرادی صرف شده که این اموال به دست آنان رسیده است!

ب: پشتیبانیِ مالی

۵: چپاول دارایی‌های خاندان وحی

در کتابهای عامه گاهی بحث از حدودِ «فدک» پیش آمده است. در یکی از داستانهایی که در

۱ صحیح البخاری (۳/ ۱۸۰)، صحیح مسلم (۴/ ۱۸۰۷) قسمت اول حدیث را آورده است.

این باره نقل شده، صحبتی از مناظره‌ای پیش آمده که میان هارون الرشید و وجود مقدس حضرت امام موسی بن جعفر علیهما السلام جریان یافته بود. این مناظره را البته، بدون ذکر سند، با واژه‌هایی مانند «رُوِیَ» و «قیلَ»، به صورت مجهول نقل کرده‌اند:

«رُوِیَ أنّ الرَّشیدَ کانَ یَقولُ لِموسَی بنِ جَعْفَرٍ: یا أبَا الْحَسَنِ! خُذْ فَدَکَ حَتّیٰ أَرُدَّها إلَیکَ فَیَأْبیٰ. حَتّیٰ أَلَحَّ علیه. فَقالَ: لا آخُذُها إلّا بِحُدُودِها. قالَ: وما حُدودُها؟ قالَ: یا أمیرَ الْمُؤمِنینَ! إنْ حَدَّدْتُها لَمْ تَرُدَّها. قالَ: بِحَقِّ جَدِّکَ إلّا فَعَلْتَ. قالَ: أمّا الْحَدُّ الْأوّلُ فَعَدَنٌ. فَتَغَیَّرَ وَجْهُ الرَّشیدِ وقالَ: هَیْهَ! قالَ: والْحَدُّ الثّانی سَمَرْقَنْدُ. فَارْبَدَّ وَجْهُهُ. قالَ: وَالْحَدُّ الثّالِثُ أفریقِیَّةُ. فَاسْوَدَّ وجْهُهُ وقالَ: هَیْهَ! قالَ: والرّابِعُ سَیْفُ الْبَحْرِ مِمّا یَلِی الْخَزَرَوأرمینِیَّةَ. قالَ الرّشیدُ: فلَمْ تُبْقِ لَنا شَیْئًا! فَتَحَوَّلْ مِنْ مَجْلِسی. قالَ موسیٰ: قَدْ أعْلَمْتُکَ أنّی إنْ حَدَّدْتُها لَمْ تَرُدَّها. فَعِنْدَ ذٰلِکَ عَزَمَ عَلیٰ قَتْلِهِ...».[1]

«روایت شده است که رشید به موسی بن جعفر گفت: ای ابوالحسن! فدک را مشخص کن تا آن را به تو باز گردانم. او امتناع کرد تا آن که رشید به او اصرار کرد. او فرمود: من فدک را فقط با اندازه‌های واقعی آن می‌گیرم. او گفت: اندازه‌های آن چقدر است. او فرمود: ای امیر...! اگر من اندازه‌های آن را مشخص کنم، تو آن را باز پس نمی‌دهی. رشید گفت: به حق جدت این کار را انجام بده. او فرمود: حد اول آن عدن است. رنگ رشید برگشت. و گفت: هیه! او ادامه داد: و حد دوم آن سمرقند است. رنگ رشید خاکستری شد. او فرمود: حد سوم آن افریقاست. رنگ مأمون سیاه شد و گفت: هیه. و حد چهارم آن سیف البحر است که به خزر و ارمینیه منتهی می‌شود. رشید گفت: دیگر چیزی را برای ما باقی نگذاشتی. پس از مجلس من خارج شو. موسی فرمود: من به تو گفته بودم که اگر حدود آن را مشخص کنم تو آن را باز نمی‌گردانی. در این موقع بود که رشید تصمیم به قتل او گرفت...».

همین مناظره به صورت دیگری از قول حضرت امام موسی بن جعفر علیهما السلام و مهدی عباسی نقل شده است:

«لَمّا قَدِمَ مُوسَی بنُ جَعْفَرٍ عَلَی الْمَهدِیِّ، کَلَّمَهُ فی رَدِّ فَدَکَ. فقالَ لَهُ: أنَا نَاظِرٌ فی ذٰلِکَ، ولٰکِنْ أینَ حُدُودُها؟ قالَ: أمّا الْأوّلُ فَعَریشُ مِصْرَ. والثّانی: دَوْمَةُ الْجَنْدَلِ. والثّالِثُ: أُحُدٌ. والرّابِعُ: سَیْفُ الْبَحْرِ. فَقالَ الْمَهْدِیُّ: هٰذِهِ الدُّنیا کلُّها. فَقالَ مُوسَی بنُ جعفرٍ: هٰذا کانَ فی أیْدِی الْیَهودِ، فَأفاءَهُ اللهُ علیٰ رَسُولِهِ صلی الله علیه و آله».[2]

۱ التذکرة الحمدونیة (۹/ ۲۸۹)، ربیع الأبرار ونصوص الأخیار (زمخشری) (۱/ ۲۵۹).

۲ البلدان لابن الفقیه (ص: ۴۳۷).

«وقتی موسی بن جعفر (علیهما السلام) بر مهدی وارد شد، با او در مورد ردّ فدک صحبت کرد. مهدی به او گفت: من در این مورد فکر می‌کنم. اما حدود فدک چیست؟ او گفت: حد اول آن عریش مصر است. حد دومش، دومة الجندل است. حد سومش احد و حد چهارمش سیف البحر است. مهدی گفت: این تمام دنیاست. موسی بن جعفر فرمود: این زمینها در دستان یهودیان بود که خدا آنها را به صورت فیء به رسولش صلی الله علیه و آله داد».

در داستان دوم، علت انتخاب این حدود نیز مشخص شده است. بر این اساس، این زمینها، محل سکونت یهودیان بود.

این دو داستان اگر چه ممکن است برای بحث با عامه قابل استناد نباشد و اگر چه ممکن است بر آن ـ به تعبیر عامیانه ـ «إن قلت»های فراوانی بار شود اما در آنها اشاره‌هایی بسیار با ارزش به حقایقی وجود دارد که غالباً از دیده‌ها به دور مانده است.

اگر حدودی که برای فدکِ زمان خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله و احیاناً برای فدک در زمان امیر مؤمنان علیه السلام، مطرح شده با این حدود مقایسه شود، با افزایش چشمگیری روبرو خواهیم شد که در طول عصرها در این حدود ایجاد شده است.

این اختلاف از کجا سرچشمه می‌گیرد؟ این حدود، آیا حدودِ آسمانی فدک است یا حدود زمینی آن؟ و پاسخ به این پرسشها، به بحثی پردامنه و طولانی نیاز دارد که در ادامه به آن پرداخته خواهد شد.

فدک عنوان پرونده‌ای است که برای داراییهای غصب شدهٔ حضرت صدیقهٔ مطهره علیها السلام باز شده و برای پرداختن به این پرونده لازم است که در ابتدا به بحث داراییهای خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله پرداخته شود و در ادامه به بحثِ بخششهای آن حضرت به حضرت صدیقهٔ مطهره علیها السلام در زمان حیات و نیز به حقوق الهی آن حضرت و در نهایت، به بحث وضعیت داراییهای پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله بعد از شهادت آن حضرت پرداخته شود.

داراییهای پیامبر رحمت

الف: عناوین داراییهای آن حضرت

داراییهای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بسیار زیاد و به گونه‌ای است که حتی عناوین بسیاری از آنها برای ما ناشناخته و یا نوع و میزان آنها تبیین نشده باقی مانده است. برخی از عناوین داراییهای پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله از این قرار است:

۱- تمام انفال.

۲- زمینها و سرزمینهایی که بدون لشکرکشی فتح شده و از آنِ پیامبر خدا ﷺ شده بود.

۳- تمام یا بخشی از زمینها و سرزمینهایی که از کفار با جنگ و غلبه فتح شده و به ملکیت پیامبر رحمت ﷺ درآمده بود.

۴- بخشی از خمس تمام غنایم.

۵- سهم پیامبر خدا ﷺ از غنایم به عنوان فردی که در جنگ حاضر بوده است.

۶- زمینها و داراییهایی که در مدینه و در ملکیت پیامبر خدا ﷺ قرار داشت.

۷- زمینها و داراییهایی که مسلمانان به پیامبر اکرم ﷺ هدیه کرده بودند.

۸- زمینها و داراییهایی که غیر مسلمانان به پیامبر خدا ﷺ هدیه کرده بودند.

۹- داراییهایی که سران قبایل و پادشاهان به آن حضرت تحفه داده بودند.

۱۰- درختها و باغستانهایی که پیامبر خدا ﷺ با دست مبارک خودشان غرس و احداث کرده بودند.

۱۱- موارد بسیار دیگری که از آن جمله، میراثی است که پیامبر خدا ﷺ از پدر و پدرانش به ارث برده بود.

همه یا غالب این عنوانها، عنوانهای داراییهای پیامبر رحمت ﷺ است که در کتاب خدا به صورت مستقیم و یا غیر مستقیم به آنها اشاره شده است. به نظر می‌رسد افرادی که به خدا و رسول خدا ﷺ و به کتاب خدا ایمان داشته باشند، به عناوین این داراییها و مالکیتی که کتاب خدا برای پیامبر رحمت ﷺ در خصوصِ آنها، مطرح کرده است، نیز ایمان داشته باشند اما به هر دلیل، این مطلب، به این گونه و با این بساطت نیست.

اگر این عناوین، عناوین داراییهای بسیارِ پیامبر خدا ﷺ باشد و اگر صدیقهٔ مطهّره علیها السلام تنها دختر پیامبر رحمت ﷺ باشد و اگر موضوع میراث پیامبر خدا همان باشد که در کتاب خدا برای مسلمانان مطرح شده است، باید همه یا بسیاری از این داراییها از آنِ این یگانه دختر پیامبر خدا باشد که سلام خدا بر او و بر پدر و شوهر و فرزندانش باد! اما این مطلب نیز این گونه نشد.

خلافت پیامبر خدا ﷺ در واقعِ امرش، از آنِ هر فردی که بود، به تصرّفِ ابو بکر درآمد و در کنارِ تصرّفِ خلافتِ رحمةٌ للعالمین، تمام داراییهای او نیز به تصرف ابو بکر و پس از او، به تصرف همان افرادی درآمد که در این مسیر به خلافت آنان مشروعیت داده شده بود. این افراد و آنان که برای حکومت آنان مشروعیتی قائلند، در این مورد نیز ـ همانند اصل خلافت ـ ادّعای حق تصرف داشتند.

ب: تلاش در جهت ناچیزسازیِ داراییهای پیامبر خدا

از همان روزهایی که بنا شد به ثبت این واقعه‌ها پرداخته شود، باز هم بنا به هر دلیلی، سعی بر آن شد تا از شدت این ماجرا کاسته شود تا در نهایت به روشنی معلوم نشود اگر پیامبر خدا ﷺ زمین و اموال و دارایی در ملکش بود، آن داراییها به چه میزان بود و از چه منبعی به ملکیت او در آمده بود تا باز هم به روشنی معلوم نشود اگر این داراییها از حضرت صدیقهٔ مطهره علیها السلام گرفته شد به چه مقدار بود و این عمل با چه هدفی به انجام رسید؟!

در کتابهایی مانند صحیح بخاری و صحیح مسلم ـ که در نزد عامه از بزرگترین کتابهای آنان و صحیح‌ترینِ آنها به شمار می‌آید ـ روایتهایی در این خصوص مطرح شده و در آنها تلاشهایی صورت گرفته است تا میراث مورد مناقشه به چند مورد و به مقدار کوچکی محدود و منحصر شود.

در یکی از روایتهای تصاحب داراییهای حضرت صدّیقهٔ مطهره علیها السلام که در بخاری و مسلم نقل شده به چند عنوان از این داراییها اشاره شده است:

«عَنْ عَائِشَةَ، أَنَّ فَاطِمَةَ علیها السلام بِنْتَ النَّبِيِّ ﷺ أَرْسَلَتْ إِلَى أَبِي بَكْرٍ تَسْأَلُهُ مِيرَاثَهَا مِنْ رَسُولِ اللهِ ﷺ مِمَّا أَفَاءَ اللهُ عَلَيْهِ بِالْمَدِينَةِ، وَفَدَكٍ وَمَا بَقِيَ مِنْ خُمُسِ خَيْبَرَ...».[1]

«از عایشه نقل است که فاطمه علیها السلام دختر پیامبر ﷺ به نزد ابو بکر فرستاد تا میراثی را که از رسول خدا ﷺ برای او به جا مانده بود اعم از فیءِ مدینه و فدک و باقی مانده از خمسِ خیبر، درخواست نماید...».

درخواست کردنِ میراث پیامبر خدا ﷺ از ابو بکر به این مفهوم است که بلافاصله پس از شهادت خاتم پیامبران ﷺ تمام داراییهای آن حضرت، به تصرف ابو بکر و هیأت حاکمه در آمده بود زیرا که در غیر این صورت، درخواست کردنِ داراییهای پیامبر رحمت ﷺ از ابو بکر هیچ مفهومی ندارد.

بر اساس این روایت و روایتهای مشابه، حضرت صدّیقهٔ مطهره علیها السلام سه چیز را به عنوان میراث از ابو بکر درخواست کرد:

۱- **آن چه که خدای جهانیان جل جلاله به عنوانِ فیء به پیامبرش ﷺ از «مدینه» داده بود.**

۲- **فدک.**

---

۱ صحیح البخاری (۵/ ۱۳۹)، صحیح مسلم (۳/ ۱۳۸۰).

۳- باقی مانده از خمس خیبر.

همین روایت را بخاری در جای دیگری از صحیحش به این گونه نقل کرده است که در صورت صحت این روایت، می‌توان با میزان فاجعه بیش از پیش آشنا شد:

«عَنْ عَائِشَةَ، أَنَّ فَاطِمَةَ عليها السلام أَرْسَلَتْ إِلَى أَبِي بَكْرٍ تَسْأَلُهُ مِيرَاثَهَا مِنَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله وسلم فِيمَا أَفَاءَ اللهُ عَلَى رَسُولِهِ صلى الله عليه وآله وسلم، تَطْلُبُ صَدَقَةَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله وسلم الَّتِي بِالْمَدِينَةِ وَفَدَكٍ، وَمَا بَقِيَ مِنْ خُمُسِ خَيْبَرَ...».[1]

«از عایشه نقل است که فاطمه عليها السلام به نزد ابو بکر فرستاد تا میراثی را که از پیامبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم به او رسیده بود، از او بخواهد؛ **میراث فیءی که خداوند به پیامبرش صلى الله عليه وآله وسلم داده بود و نیز از او صدقات پیامبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم را که در مدینه و در فدک بود در خواست کند و نیز بخواهد آن چه از خمس خیبر باقی مانده بود...**».

بر اساس این دسته از روایتها ـ که به صحت روایات اوّل است ـ میراث مورد درخواستِ حضرت زهرای مرضیه عليها السلام، از این قرار است:

۱- تمام آن چه را که خدای جهانیان جل جلاله به عنوان فیء به پیامبرش صلى الله عليه وآله وسلم اعطاء کرده بود.

۲- صدقات پیامبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم که در مدینه بود.

۳- صدقات پیامبر رحمت صلى الله عليه وآله وسلم که در فدک بود.

۴- آن چه از خمس خیبر باقی مانده بود.

اگر چه شاید به نظر نرسد که میان این دو در خواست، تفاوت عمده‌ای وجود داشته باشد، اما واقعیت این است که این تفاوتها از حدِّ تصور هم خارج است.

بر اساسِ عبارتِ «مَا أَفَاءَ اللهُ عَلَى رَسُولِهِ»، حضرت صدیقهٔ مطهره عليها السلام تمام آن چه را که خداوند جل جلاله به عنوان فیء به رسولش صلى الله عليه وآله وسلم اعطا کرده بود، طلب کرده و بر اساس عبارتِ «مَا أَفَاءَ اللهُ عَلَيْهِ بِالْمَدِينَةِ»، او تنها «فیء»هایی را درخواست کرده است که در مدینه قرار داشته است و در آیندهٔ این مباحث ملاحظه خواهد شد که تفاوت این دو عبارت، نه تنها زمینها بلکه سرزمینها و شهرها و کشورهای بسیاری را شامل می‌شود.

میانِ عبارتِ «مَا أَفَاءَ اللهُ عَلَيْهِ بِالْمَدِينَةِ» در روایت اوّل و نیز عبارتِ «صَدَقَةَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله وسلم الَّتِي بِالْمَدِينَةِ وَفَدَكٍ» در روایت دوم نیز تفاوتهای بسیاری وجود دارد. **در روایت دوم، عایشه برداراییهایی که پیامبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم در «مدینه» و در «فدک» داشت، از همان اول نام صدقه را نهاده و این در حالی است که بر اساس روایت اول، بخش مهمی از این داراییها، «فیء» بوده است.**

---

۱ صحیح البخاری (۵/ ۲۰).

این روایتها به خوبی نشان می‌دهد فردی که نام صدقه را بر این داراییها نهاده راوی این روایتها یعنی عایشه است. این مطلب علاوه بر ادامهٔ همین روایتها، برهانهای بسیار دیگری نیز در روایتهای عامه دارد.

در ادامهٔ همهٔ این روایتها آمده ابوبکر ادعا کرده که خودش از پیامبر خدا ﷺ شنیده که او فرموده است: «لاَ نُورَثُ، مَا تَرَكْنَا صَدَقَةٌ». فعلاً به صحّت و سُقم این ادّعا کاری نیست. این عبارت اگر از پیامبر رحمت ﷺ هم صادر شده و در آن دخل و تصرفی، حتی در کیفیت اعراب آن نشده باشد، تمام آن چه از پیامبر خدا ﷺ به جا می‌ماند، «صدقه» است نه فقط بعضی از آنها. اما همان گونه که ملاحظه می‌شود، عایشه فقط بر بعضی از این داراییها نام «صدقه» را نهاده است!

ممکن است ادّعا شود، عایشه این نام را بر این داراییها نگذارده است که در این صورت، باید پذیرفت که راویان بعدی و یا محمد بن اسماعیل بخاری و مسلم بن حجّاج نیسابوری و مانندهای آنان، این نام را بر این داراییها گذارده‌اند. و صد البته، تمام آنان که این نام را بر این داراییها گذارده‌اند بعد از آن و زمانی به این نام گذاری اقدام کرده‌اند که ابوبکر ادعا کرد پیامبر خدا ﷺ فرموده است: «لاَ نُورَثُ، مَا تَرَكْنَا صَدَقَةٌ» (=«از ما ارثی برده نمی‌شود آن چه را ما به جا گذاریم صدقه است»).

این مطلب، مطلبی مسلّم و بدیهی است و شاید بتوان گفت تمام شارحانِ این عبارتها به آن اشاره کرده‌اند. برای نمونه، ابومحمد بدر الدین عینی (م. ۸۵۵ه) در شرحی که بر صحیح بخاری نوشته چنین آورده است:

«قَوْلُهُ: «وصَدَقَتَهُ بِالْمَدِينَةِ» أَي: أملاكَهُ الَّتِي بِالْمَدِينَةِ الَّتِي صَارَت بعدَهُ ﷺ صَدَقَةً. وَيُقَالُ: صَدَقَتُهُ بِالْمَدِينَةِ أَمْوَالُ بَنِي النَّضِيرِ، وَكَانَتْ قريبَةً مِنَ الْمَدِينَةِ. وَقَالَ ابْنُ الْجَوْزِيِّ: وَهِي مِمَّا أَفَاءَ اللهُ علىٰ رَسُولِهِ ﷺ مِمَّا لَمْ يُوجِفْ عَلَيْهِ الْمُسلمُونَ بِخَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ. وَقَالَ عِيَاضُ: الصَّدقَاتُ الَّتِي صَارَت إِلَيْهِ ﷺ: أَحدُهَا: مِنْ وَصِيَّةِ مُخَيْرِيقَ يَوْمَ أُحُدٍ، وَكَانَتْ سبعَ حَوَائِطَ فِي بنِي النَّضِيرِ. ... قَوْلُهُ: «فَأَمَّا صَدَقَتُهُ» إِلَى آخِرِهِ، مِنْ كَلَامِ عَائِشَةَ أَيْضًا. قَوْلُهُ: «فَدَفَعَهَا» أَيْ: دَفَعَ عمرُ بنُ الْخَطَّابِ... الصَّدَقَةَ الْمَذْكُورَةَ إِلَى عَلِيِّ بنِ أَبِي طَالِبٍ وعَبَّاسٍ عَمِّهِ ﷺ لِيَتَصَرَّفَا فِيهَا ويَنْتَفِعَا مِنْهَا بِقَدْرِ حَقِّهِمَا، كَمَا تَصَرَّفَ رَسُولُ اللهِ ﷺ، لَا علىٰ جِهَةِ تَمْلِيكِهِ لَهُمَا...».[1]

«شرح این گفتهٔ او: «وصَدَقَتَهُ بِالْمَدِينَةِ» یعنی املاک او که در مدینه بود و بعد از او صدقه شد. و گفته نیز شده است که مقصود از «صدقهٔ او در مدینه» اموال بنو نضیر است که در نزدیکیِ مدینه قرار داشت. و

۱ عمدة القاری شرح صحیح البخاری (۱۵/ ۲۰).

ابن جوزی گفته است که این صدقات، از جملهٔ زمینهایی بود که خدا به رسولش ﷺ به عنوان فیء داده و از جملهٔ مواردی بود که مسلمانان برآنها نتاخته بودند و جنگی در آنها صورت نداده بودند. و عیاض گفته است: صدقاتی که به پیامبر خدا ﷺ رسیده بود این موارد است: اولین آنها، صدقاتی است که از طریقِ وصیت مخیریق در روز احد به او رسید و هفت باغستان بود که در بنو نضیر واقع بود. ... این گفتهٔ او: «فَأَمَّا صَدَقَتُهُ» تا آخرش، از سخنان عایشه است. شرح این گفتهٔ او: «فَدَفَعَهَا» این است که عمر بن خطاب... صدقهٔ یاد شده را به علی بن ابی طالب و عباس که عموی پیامبر خدا ﷺ بود، داد تا آن دو در آنها تصرف کنند و به اندازهٔ حقشان از آنها بهره ببرند همان گونه که رسول خدا ﷺ در آن تصرف می‌کرد نه به عنوان به ملکیت در آوردن آنها...».

«تمام فدک و تمام خیبر و یا تمام نیمی از خیبر و نیز حدود نیمی از نیمهٔ دوم خیبر به صریح آیاتی از قرآن که به زودی مطرح می‌شود، از آنِ پیامبر رحمت ﷺ بود اما عایشه با عبارتِ «مَا بَقِيَ مِنْ خُمُسِ خَيْبَرَ» در دو روایت مطرح شده ، ادعا کرده است که حضرت صدیقهٔ مطهره ﷺ، تنها «باقی مانده از خمس خیبر» را در خواست کرده بود».

عایشه در نقل دیگری از این ماجرا چنین ادعا کرده است:

عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، قَالَ: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ، أَنَّ عَائِشَةَ... أَخْبَرَتْهُ، أَنَّ فَاطِمَةَ ﷺ ابْنَةَ رَسُولِ اللهِ ﷺ، سَأَلَتْ أَبَا بَكْرٍ... بَعْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللهِ ﷺ، أَنْ يَقْسِمَ لَهَا مِيرَاثَهَا، مِمَّا تَرَكَ رَسُولُ اللهِ ﷺ مِمَّا أَفَاءَ اللهُ عَلَيْهِ. فَقَالَ لَهَا أَبُو بَكْرٍ: إِنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ قَالَ: لاَ نُورَثُ، مَا تَرَكْنَا صَدَقَةٌ. فَغَضِبَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللهِ ﷺ، فَهَجَرَتْ أَبَا بَكْرٍ. فَلَمْ تَزَلْ مُهَاجِرَتَهُ حَتَّى تُوُفِّيَتْ. وَعَاشَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللهِ ﷺ سِتَّةَ أَشْهُرٍ. قَالَتْ: وَكَانَتْ فَاطِمَةُ تَسْأَلُ أَبَا بَكْرٍ نَصِيبَهَا مِمَّا تَرَكَ رَسُولُ اللهِ ﷺ مِنْ خَيْبَرَ، وَفَدَكٍ، وَصَدَقَتَهُ بِالْمَدِينَةِ. فَأَبَى أَبُو بَكْرٍ عَلَيْهَا ذَلِكَ...».[1]

همان گونه که ملاحظه می‌شود:

«حضرت صدیقهٔ مطهره ﷺ بر اساس تصریح عایشه تمام آن چه را خدا به عنوان فیء به پیامبرش داده بود، درخواست داشت نه بعضی از آنها را و این در حالی است که عایشه در آخر این روایت، ادعا کرده است که حضرت زهرای مرضیه همواره ماترک رسول خدا را از خیبر و فدک و نیز صدقهٔ پیامبر خدا ﷺ در مدینه را از ابو بکر طلب می‌کرد اما

۱ صحیح البخاری (۴/ ۷۹). هم چنین رجوع شود به: صحیح مسلم (۳/ ۱۳۸۱).

او از دادن این اموال به او خودداری می‌کرد».

بعضی از شارحان البته بر این باورند که صدقات پیامبر خدا ﷺ تنها به بعضی از داراییهای آن حضرت اطلاق می‌شود:

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَهْلِ بْنِ أَبِي حَثْمَةَ، قَالَ: كَانَتْ صَدَقَةُ رَسُولِ اللهِ ﷺ مِنْ أَمْوَالِ بَنِي النَّضِيرِ. وَهِيَ سَبْعَةٌ: الأَعْوَافُ والصَّافِيَةُ والدَّلالُ والْمِيثَبُ وبَرْقَةُ وحُسْنىٰ ومَشْرَبَةُ أُمِّ إبراهيمَ».[1]

«از محمد بن سهل بن ابو حثمه نقل است که گفت: صدقهٔ رسول خدا ﷺ از اموال بنو نضیر بود که هفت باغستان است: اعواف، صافیه، دلال، میثب، برقه، حسنی و مشربهٔ ام ابراهیم».

هیچ یک از این باغستانهای هفت گانه در زمان پیامبر خدا ﷺ، «صدقه» نبود و با این نام نیز شناخته نمی‌شد. این عنوان گذاری بر این باغستانها و بر این داراییها، همان گونه که پیش از این به آن اشاره شد، از ابتکارهای راویان و یا ثبت کنندگانِ این روایتهاست.

بعضی دیگر از علمای عامه به صورت دیگری به موضوع این باغستانها پرداخته‌اند. آنان بر این باورند که همهٔ این هفت باغستان، از اموال بنو نضیر نبود و عنوان صدقه هم بر آنها گذارده نمی‌شد. بعضی از این علماء، ادعا کرده‌اند که پیامبر خدا ﷺ آنها را در زمان حیات شریفش، وقف کرده بود:

«قَدْ سَمِعْنَا بَعْضَ أَهْلِ الْعِلْمِ يَقُولُ: إِنَّ بَرْقَةَ وَالْمِيثَبَ لِلزُّبَيْرِ بْنِ بَاطَا، وَهُمَا اللَّتَانِ غَرَسَ سَلْمَانُ، وَهُمَا مِمَّا أَفَاءَ اللهُ مِنْ أَمْوَالِ بَنِي قُرَيْظَةَ. وَيُقَالُ: كَانَتِ الدَّلَّالُ مِنْ أَمْوَالِ بَنِي ثَعْلَبَةَ مِنَ الْيَهُودِ، وَحُسْنَى مِنْ أَمْوَالِهِمْ، وَمَشْرَبَةُ أُمِّ إِبْرَاهِيمَ مِنْ أَمْوَالِ بَنِي قُرَيْظَةَ. وَالْأَعْرَافُ كَانَتْ لِخَنَّافَةَ الْيَهُودِيِّ مِنْ بَنِي قُرَيْظَةَ. وَاللهُ أَعْلَمُ أَيُّ ذَلِكَ الْحَقُّ. وَقَدْ كَتَبْنَاهُ عَلَى وَجْهِهِ كَمَا سَمِعْنَا. قَالَ الْوَاقِدِيُّ: وَقَفَ النَّبِيُّ ﷺ الْأَعْرَافَ وَبَرْقَةَ وَمِيثَبَ وَالدَّلَالَ وَحُسْنَى وَالصَّافِيَةَ وَمَشْرَبَةَ أُمِّ إِبْرَاهِيمَ سَنَةَ سَبْعٍ مِنَ الْهِجْرَةِ».[2]

«ما از بعضی از اهل علم شنیدیم که می‌گفت: بَرقه و میثَب از آن زبیر بن باطا بود و این دو باغستان همان دو باغستانی هستند که سلمان آنها را ایجاد کرد و آن دو از جمله اموالی بود که خدا از میان اموال بنو قریظه به عنوان فیء به رسولش داد. و گفته شده است: دَلال از اموال بنو ثعلبه از یهودیان و حُسنی نیز از اموال آنان بود و مشربهٔ ام ابراهیم از اموال بنو قریظه بود و اعواف از آن خنّافهٔ یهودی از بنو قریظه بود و خدا

---

۱ الطبقات الکبری ط العلمیة (۱/ ۳۸۹).

۲ تاریخ المدینة لابن شبة (۱/ ۱۷۴).

بهتر می‌داد که از این سخنان کدامش حق است. و ما آنها را همان گونه که شنیده بودیم، ثبت کردیم. واقدی گوید: **پیامبر خدا ﷺ اعراف و برقه و میثب و دلال و حسنی و صافیه و مشربهٔ ام ابراهیم را در سال هفتم هجری وقف کرد»**.

به روشنی ملاحظه می‌شود که تلاشهای بسیاری صورت گرفته است تا میزان داراییهای پیامبر خدا و باقی‌ماندهٔ آنها را از هر روش ممکن پایین بیاورند تا در مرحلهٔ بعد، بتوان از کار حاکمانی دفاع کرد که نسبت به غصب و تصرف این داراییها اقدام کرده بودند.

شارحانی که به تشریح این مطلب و این روایتها پرداخته‌اند، گاهی این مطلب را با تصریح و گاهی نیز با زیرکی مطرح کرده‌اند اما برای دریافت و درک مطلب، به دقت بیشتری نیاز است:

«وَكَانَتْ فَاطِمَةُ تَسْأَلُ أَبَا بَكْرٍ نَصِيبَهَا مِمَّا تَرَكَ رَسُولُ اللهِ ﷺ مِنَ خَيْبَرَ وَفَدَكَ وَصَدَقَتِهِ بِالْمَدِينَةِ. هَذَا يُؤَيِّدُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ أَنَّهَا لَمْ تَطْلُبْ مِنْ جَمِيعِ مَا خَلَّفَ وَإِنَّمَا طَلَبَتْ شَيْئًا مَخْصُوصًا ...»[1].

«و فاطمه همواره از ابو بکر، حقش را درخواست می‌کرد؛ از میانِ آن چه رسول خدا ﷺ از خیبر و فدک و صدقاتش در مدینه باقی گذارده بود. این مطلب، مؤید همان مطلبی است که مطرح شد که او تمام ماترک پیامبر خدا را در خواست نکرده بود و بلکه فقط چیزهای مخصوصی را در خواست داشت...».

گذاردنِ نام صدقه بر تمام داراییهای پیامبر خدا

گذاردنِ نام صدقه بر داراییهای پیامبر خدا ﷺ اختصاصی به این روایتها ندارد. بسیاری از علمای عامه با ابتکاری مهم بر تمام داراییهای پیامبر رحمت ﷺ نام صدقه را گذارده‌اند.

ابوالحسن علی بن محمد بن محمد بن حبیب بصری بغدادی که به «ماوردی» (م. ۴۵۰ هـ) شهرت دارد، یکی از دانشمندان به نام عامه است که بر تمام داراییهای پیامبر خدا ﷺ، چنین عنوانی را نهاده است.

برای آشنایی بیشتر با این کار ماوردی و نیز برای آشنایی بیشتر با عناوین داراییهای پیامبر خدا ﷺ، بخش عمده‌ای از آن چه ماوردی در این مورد به آنها اشاره کرده است، مطرح می‌شود:

---

۱ فتح الباری لابن حجر (۶/ ۲۰۲).

«فَأَمَّا صَدَقَاتُ النَّبِيِّ ـ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ ـ فَهِيَ مَحْصُورَةٌ؛ لِأَنَّهُ قَبَضَ عَنْهَا فَتَعَيَّنَتْ. وَهِيَ ثَمَانِيَةٌ: إِحْدَاهَا: وَهِيَ أَوَّلُ أَرْضٍ مَلَكَهَا رَسُولُ اللهِ ﷺ وَصِيَّةَ مُخَيْرِيقٍ الْيَهُودِيِّ مِنْ أَمْوَالِ بَنِي النَّضِيرِ. حَكَى الْوَاقِدِيُّ أَنَّ مُخَيْرِيقًا الْيَهُودِيَّ كَانَ حَبْرًا مِنْ عُلَمَاءِ بَنِي النَّضِيرِ. آمَنَ بِرَسُولِ اللهِ ﷺ يَوْمَ أُحُدٍ. وَكَانَتْ لَهُ سَبْعَةُ حَوَائِطَ وَهِيَ: الْمَبِيتُ وَالصَّافِيَةُ وَالدَّلَالُ وَجَسَنِي وَبُرْقَةَ وَالْأَعْرَافُ وَالْمُسَرَّبَةُ. فَوَصَّى بِهَا لِرَسُولِ اللهِ ﷺ حِينَ أَسْلَمَ. وَقَاتَلَ مَعَهُ بِأُحُدٍ حَتَّى قُتِلَ».[1]

«اما صدقات پیامبر خدا علیه الصلاة والسلام مشخص است زیرا او در حالی از دنیا رفت که آن مشخص شده بود. این صدقات، هشت صدقه است. یکی از آنها که اولین زمینهایی بود که رسول خدا ﷺ مالک آنها شد، وصیت مخیریق یهودی و از اموال بنو نضیر بود. واقدی نقل کرده است که مخیریق یهودی عالمی از علمای بنو نضیر بود که به رسول خدا ﷺ در روز احد ایمان آورد. او هفت باغستان داشت به نامهای: مبیت، صافیه، دلال، جسّنی، برقه، اعراف و مسرّبه که وقتی اسلام آورد وصیت کرد که آنها را به رسول خدا ﷺ بدهند و در احد به همراه او جنگید تا کشته شد».

ماوردی در ادامه چنین آورده است:

«وَالصَّدَقَةُ الثَّانِيَةُ: أَرْضُهُ مِنْ أَمْوَالِ بَنِي النَّضِيرِ بِالْمَدِينَةِ، وَهِيَ أَوَّلُ أَرْضٍ أَفَاءَهَا اللهُ عَلَى رَسُولِهِ. فَأَجْلَاهُمْ عَنْهَا وَكَفَّ عَنْ دِمَائِهِمْ، وَجَعَلَ لَهُمْ مَا حَمَلَتْهُ الْإِبِلُ مِنْ أَمْوَالِهِمْ إِلَّا الْحَلَقَةَ ـ وَهِيَ السِّلَاحُ ـ فَخَرَجُوا بِمَا اسْتَقَلَّتْ إِبِلُهُمْ إِلَى خَيْبَرَ وَالشَّامِ. وَخَلَصَتْ أَرْضُهُمْ كُلُّهَا لِرَسُولِ اللهِ ﷺ إِلَّا مَا كَانَ لِيَمِينِ بْنِ عُمَيْرٍ وَأَبِي سَعْدِ بْنِ وَهْبٍ، فَإِنَّهُمَا أَسْلَمَا قَبْلَ الظَّفَرِ، فَأَحْرَزَ لَهُمَا إِسْلَامُهُمَا جَمِيعَ أَمْوَالِهِمَا. ثُمَّ قَسَمَ رَسُولُ اللهِ ﷺ مَا سِوَى الْأَرَضِينَ مِنْ أَمْوَالِهِمْ عَلَى الْمُهَاجِرِينَ الْأَوَّلِينَ دُونَ الْأَنْصَارِ، إِلَّا سَهْلَ بْنَ حُنَيْفٍ وَأَبَا دُجَانَةَ ـ سِمَاكَ بْنَ خَرَشَةَ ـ فَإِنَّهُمَا ذَكَرَا فَقْرًا فَأَعْطَاهُمَا. وَحَبَسَ الْأَرَضِينَ[2] عَلَى نَفْسِهِ، فَكَانَتْ مِنْ صَدَقَاتِهِ يَضَعُهَا حَيْثُ يَشَاءُ، وَيُنْفِقُ مِنْهَا عَلَى أَزْوَاجِهِ. ثُمَّ سَلَّمَهَا عُمَرُ إِلَى الْعَبَّاسِ وَعَلِيٍّ... لِيَقُومَا بِمَصْرِفِهَا».[3]

«و صدقهٔ دوم: زمین او از اموال بنو نضیر در مدینه بود. این زمینها، اوّلین زمینهایی بود که خدا آن را به صورت فیء به رسولش داد. او آنان را از زمینهایشان بیرون راند و از کشتنِ آنان صرف نظر کرد و به آنان این اجازه را داد که با خودشان هرآن چه را شتران حمل می‌کنند ببرند به جز «حَلَقه» ـ که همان سلاح است ـ .

۱ الأحكام السلطانية للماوردي (ص: ۲۵۴).

۲ به امر کوچک کردن دارایی پس از هزار و اندی سال اشاره شود که «اَرْضَین» و «أَرَضین» با هم چه تفاوتهایی دارد!

۳ الأحكام السلطانية للماوردي (ص: ۲۵۵).

آنان با هر چه شترانشان می‌توانستند حمل کنند به سمت خیبر و شام رفتند و تمام زمینهای آنان از آنِ رسول خدا ﷺ شد به استثنای زمینهایی که از آنِ یمین بن عمیر و ابوسعد بن وهب بود زیرا که آن دو نفر قبل از پیروزی، مسلمان شده بودند و اسلامِ آنان تمام اموال آنان را برای آنان حفظ کرد. بعد از آن، رسول خدا ﷺ تمام اموال آنان را به جز زمینها در میان مهاجرانِ اوّل تقسیم کرد و به انصار چیزی نداد به جز آن چه به سهل بن حنیف و ابو دجانه ـ سماک بن خرشه ـ داده بود زیرا که آن دو نفر از فقرشان گفتند و پیامبر خدا به آنان بخشید. پیامبر آن دو زمین را برای خودش نگاه داشت و این زمینها از صدقاتش بود و آنها را هر گونه که می‌خواست، خرج می‌کرد و به زنانش می‌داد. بعد از آن، عمر آنها را به عباس و علی... تسلیم کرد تا آن دو نسبت به مصرف آنها اقدام کنند».

این بخش از زمینها همان است که عایشه از آن با عنوان «صدقات پیامبر خدا ﷺ در مدینه» یاد می‌کند و همان گونه که ملاحظه می‌شود، اگر چه عایشه فقط از این زمینها و شاید از فدک به عنوان صدقه یاد کرده و محمد بن اسماعیل بخاری و مسلم بن حجاج نیسابوری نیز با نقلشان در صحیح بر آن صحه گذارده‌اند، ماوردی از تمام این اموال به عنوان صدقه یاد می‌کند و این همان است که قبلاً به آن اشاره شد.

عبارتِ «وَحَبَسَ الْأَرَضِينَ عَلَى نَفْسِهِ، فَكَانَتْ مِنْ صَدَقَاتِهِ يَضَعُهَا حَيْثُ يَشَاءُ، وَيُنْفِقُ مِنْهَا عَلَى أَزْوَاجِهِ»[1] که در پایان این عبارتها آمده، بر این مطلب دلالت دارد که ماوردی بر این باور بوده است که خودِ پیامبر خدا ﷺ در زمان حیاتش این زمینها را به عنوانِ «صدقه» قرار داده است!

ماوردی در ادامه چنین آورده است:

«وَالصَّدَقَةُ الثَّالِثَةُ والرابعَةُ وَالْخَامِسَةُ: ثَلَاثَةُ حُصُونٍ مِنْ خَيْبَرَ. وَكَانَتْ ثَمَانِيَةَ حُصُونٍ: نَاعِمَ وَالْقُمُوصَ وَشَقَّ وَالنَّطَاةَ وَالْكَتِيبَةَ وَالْوَطِيحَ[2] وَالسَّلَالِمَ وَحِصْنَ الصَّعْبِ بْنِ مُعَاذٍ. وَكَانَ أَوَّلَ حِصْنٍ فَتَحَهُ رَسُولُ اللهِ ﷺ مِنْهَا نَاعِمٌ. ... وَالثَّانِي الْقُمُوصُ، وَهُوَ حِصْنُ ابْنِ أَبِي الْحُقَيْقِ. وَمِنْ سَبْيِهِ اصْطَفَى رَسُولُ اللهِ ﷺ صَفِيَّةَ بِنْتَ حُيَيِّ بْنِ أَخْطَبَ. ... ثُمَّ حِصْنَ الصَّعْبِ بْنِ مُعَاذٍ، وَكَانَ أَعْظَمَ حُصُونِ خَيْبَرَ وَأَكْثَرَهَا مَالًا وَطَعَامًا وَحَيَوَانًا. ثُمَّ شَقَّ وَالنَّطَاةَ وَالْكَتِيبَةَ، فَهَذِهِ الْحُصُونُ السِّتَّةُ فُتِحَتْ عَنْوَةً. ثُمَّ افْتَتَحَ الْوَطِيحَ وَالسَّلَالِمَ، وَهِيَ آخِرُ فُتُوحِ خَيْبَرَ صُلْحًا بَعْدَ أَنْ حَاصَرَهُمْ بِضْعَ عَشْرَ لَيْلَةً. فَسَأَلُوهُ أَنْ يَسِيرَ بِهِمْ وَيَحْقِنَ لَهُمْ دِمَاءَهُمْ فَفَعَلَ ذَلِكَ.

---

۱ به خاطر داشته باشیم که صدقه بر پیامبر خدا ﷺ حرام است و او نمی‌تواند برای زندگی خودش از صدقات استفاده کند. به این جهت، باید در این عنوان گذاریها دقتی بیشتر صورت بگیرد!

۲ ماوردی این قلعه را با نام «وَطِيح» ضبط کرده است در حالی که بسیاری دیگر، آن را با نام «وَطِيح» ضبط کرده‌اند.

وَمَلَكَ مِنْ هَذِهِ الْحُصُونِ الثَّمَانِيَةِ ثَلَاثَةَ حُصُونٍ: الْكَتِيبَةَ وَالْوَطِيحَ وَالسَّلَالِمَ. أَمَّا الْكَتِيبَةُ فَأَخَذَهَا بِخُمُسِ الْغَنِيمَةِ، وَأَمَّا الْوَطِيحُ وَالسَّلَالِمُ فَهُمَا مِمَّا أَفَاءَ اللهُ عَلَيْهِ؛ لِأَنَّهُ فَتَحَهَا صُلْحًا. فَصَارَتْ هَذِهِ الْحُصُونُ الثَّلَاثَةُ بِالْفَيْءِ وَالْخُمُسِ خَالِصَةً لِرَسُولِ اللهِ ﷺ، فَتَصَدَّقَ بِهَا وَكَانَتْ مِنْ صَدَقَاتِهِ. وَقَسَمَ الْخَمْسَةَ الْبَاقِيَةَ بَيْنَ الْغَانِمِينَ. وَفِي جُمْلَتِهَا وَادِي خَيْبَرَ وَوَادِي السَّرِيرِ وَوَادِي حَاضِرٍ عَلَى ثَمَانِيَةَ عَشَرَ سَهْمًا. ... وَكَانَ فِيهِمْ مِائَتَا فَارِسٍ أَعْطَاهُمْ سِتَّمِائَةِ سَهْمٍ، وَأَلْفٌ وَمِائَتَا سَهْمٍ لِأَلْفٍ وَمِائَتَيْ رَجُلٍ. فَكَانَتْ سِهَامُ جَمِيعِهِمْ أَلْفًا وَثَمَانِمِائَةِ سَهْمٍ. أَعْطَى لِكُلِّ مِائَةٍ سَهْمًا، فَلِذَلِكَ صَارَتْ خَيْبَرُ مَقْسُومَةً عَلَى ثَمَانِيَةَ عَشَرَ سَهْمًا».[1]

«وصدقهٔ سوم و چهارم و پنجم: سه قلعه از خیبر بود. قلعه های خیبر هشت قلعه بود: ناعم و قُمُوص و شَق و نَطاة و کتیبه و وَطیح و سَلالِم و حِصْن صَعب بن معاذ. اولین قلعه‌ای که پیامبر خدا ﷺ آن را فتح کرد، ناعم بود. ... قلعهٔ دوم، قموص بود و این قلعه، قلعهٔ ابن ابی الحقیق بود که از میان اسیران آنان رسول خدا ﷺ صفیه دختر حیی بن اخطب را انتخاب کرد. ... بعد از آن حِصنِ صَعب بن معاذ بود که بزرگترین قلعهٔ خیبر بود و بیشترین مقدار از دارایی و غذا و حیوانها را در خودش داشت. بعد از آن، شق و نطاة و کتیبه بود. این شش قلعه، با جنگ فتح شد. بعد از آنها، وطیح و سلالم فتح شد که آخرین فتوح خیبر نیز به شمار می‌آمد و پس از ده پانزده شب محاصره، با صلح فتح شد. آنان از پیامبر خدا خواستند تا آنان را بیرون کند و اجازه دهد زنده بمانند. او هم چنان کرد. پیامبر خدا از این هشت قلعه، سه قلعه را مالک شد: کتیبه، وطیح و سلالم. او کتیبه را از باب خمس غنیمت مالک شد. و اما وطیح و سلالم از جمله مواردی بود که خدا آن را به پیامبرش به عنوان فیء داد زیرا که آن را با صلح فتح کرد. این سه قلعه که از طریق خمس و فیء بود فقط به رسول خدا ﷺ اختصاص داشت و او آنها را صدقه داد و از جمله صدقات او بود. او پنج قلعهٔ باقی‌مانده را میان جنگاوران تقسیم کرد و از جملهٔ این تقسیمها، وادی خیبر و وادی سریر و وادی حاضر بود که آنها را به هجده بخش تقسیم کرد. ... در میان آنان دویست سوار وجود داشت که به آنان ششصد سهم پرداخت کرد و هزار و دویست سهم را میان هزار و دویست نفر پیاده تقسیم کرد و به این ترتیب، سهام تمام آنان هزار و هشتصد سهم می‌شد که برای هر صد نفر، یک سهم را اختصاص داد. به این جهت، خیبر به هجده سهم تقسیم شد».

در این عبارتها نیز همان گونه که ملاحظه می‌شود، ماوردی صدقه سازی این داراییها را به زمان حیات پیامبر رحمت ﷺ و به خودِ آن حضرت نسبت داده است. در چنین صورتی، چیزی از پیامبر خدا ﷺ باقی نمانده بود تا پس از آن، بحث از مالک و از ملکیت آنها پیش آید! که البته آن چه این جماعت در کتابهایشان

۱ الأحکام السلطانیة للماوردی (ص: ۲۵۵).

نقل کرده‌اند به خوبی بر این واقعیت گواهی می‌دهد که این ادعا، ادعای کذبی بیش نیست.

ماوردی در ادامه، به ذکرِ «فدک» به عنوانِ ششمین صدقه از صدقه‌های پیامبر خدا ﷺ و پس از آن به ذکرِ «وادی القری» به عنوان هفتمین و بعد از آن نیز به ذکر «بازار مهروز» به عنوان هشتمین صدقهٔ پیامبر خدا ﷺ پرداخته است:

«وَالصَّدَقَةُ السَّادِسَةُ: النِّصْفُ مِنْ فَدَكَ. فَقَدْ كَانَ النَّبِيُّ ﷺ لَمَّا فَتَحَ خَيْبَرَ جَاءَهُ أَهْلُ فَدَكَ فَصَالَحُوهُ بِسِفَارَةِ مُحَيِّصَةَ بْنِ مَسْعُودٍ، عَلَى أَنَّ لَهُ نِصْفَ أَرْضِهِمْ وَنَخْلِهِمْ يُعَامِلُهُمْ عَلَيْهِ، وَلَهُمُ النِّصْفُ الْآخَرُ. فَصَارَ النِّصْفُ مِنْهَا مِنْ صَدَقَاتِهِ، مُعَامَلَةً مَعَ أَهْلِهَا بِالنِّصْفِ مِنْ ثَمَرَتِهَا، وَالنِّصْفُ الْآخَرُ خَالِصًا لَهُمْ. إِلَى أَنْ أَجْلَاهُمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ... فِيمَنْ أَجْلَاهُ مِنْ أَهْلِ الذِّمَّةِ عَنِ الْحِجَازِ. فَقَوَّمَ فَدَكَ وَدَفَعَ إِلَيْهِمْ نِصْفَ الْقِيمَةِ، فَبَلَغَ ذَلِكَ سِتِّينَ أَلْفَ دِرْهَمٍ. ... فَصَارَ نِصْفُهَا مِنْ صَدَقَاتِ رَسُولِ اللهِ ﷺ. وَنِصْفُهَا الْآخَرُ لِكَافَّةِ الْمُسْلِمِينَ، وَمَصْرِفُ النِّصْفَيْنِ الْآنَ سَوَاءٌ. وَالصَّدَقَةُ السَّابِعَةُ: الثُّلُثُ مِنْ أَرْضِ وَادِي الْقُرَى. لِأَنَّ ثُلُثَهَا كَانَ لِبَنِي عُذْرَةَ وَثُلُثَيْهَا لِلْيَهُودِ، فَصَالَحَهُمْ رَسُولُ اللهِ ـعَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُـ عَلَى نِصْفِهِ، فَصَارَتْ أَثْلَاثًا؛ ثُلُثُهَا لِرَسُولِ اللهِ ﷺ هُوَ مِنْ صَدَقَاتِهِ، وَثُلُثُهَا لِلْيَهُودِ، وَثُلُثُهَا لِبَنِي عُذْرَةَ إِلَى أَنْ أَجْلَاهُمْ عُمَرُ.. عَنْهَا. وَقَوَّمَ فِيهَا فَبَلَغَتْ قِيمَتُهُ تِسْعِينَ أَلْفَ دِينَارٍ فَدَفَعَهَا إِلَيْهِمْ. ... وَالصَّدَقَةُ الثَّامِنَةُ: مَوْضِعُ سُوقٍ بِالْمَدِينَةِ يُقَالُ لَهُ: مَهْرُوزٌ. اسْتَقْطَعَهَا مَرْوَانُ مِنْ عُثْمَانَ...، فَنَقَمَ النَّاسُ بِهَا عَلَيْهِ، فَاحْتَمَلَ أَنْ يَكُونَ إِقْطَاعَ تَضْمِينٍ لَا تَمْلِيكٍ؛ لِيَكُونَ لَهُ فِي الْجَوَازِ وَجْهٌ. فَهَذِهِ ثَمَانِ صَدَقَاتٍ حَكَاهَا أَهْلُ السِّيَرِ وَنَقَلَهَا وُجُوهُ رُوَاةِ الْمَغَازِي. وَاللهُ أَعْلَمُ بِصِحَّةِ مَا ذَكَرْنَا».[1]

«صدقهٔ ششم نیمی از فدک بود. وقتی پیامبر خدا ﷺ خیبر را فتح کرد، اهل فدک به نزد او آمدند و با او به وساطت محیصة بن مسعود مصالحه کردند که نیمی از زمینها و نخلها از آنِ آنان باشد و با آنان معامله کند و نیمی از آنِ پیامبر خدا باشد. این نیمه از صدقات رسول خدا شد؛ معامله‌ای که با اهل فدک در ازای نصف محصول آنان، صورت گرفت. و نیم دیگرِ محصول، به صورت خالص از آنِ آنان شد تا زمانی که عمر بن خطاب... به همراه سایر اهل ذمه آنان را از حجاز بیرون راند. او در آن زمان، فدک را ارزیابی کرد و نیمی از قیمت را به آنان داد. این مبلغ به شصت هزار درهم رسید. ... نیمی از آنها جزء صدقات رسول خدا ﷺ قرار گرفت و نیم دیگر برای تمام مسلمانان. و مصرف هر دو نیمه در این زمان یکی است. و صدقهٔ

---

۱ الأحکام السلطانیة للماوردی (ص: ۲۵۶). هم چنین رجوع شود به: الأحکام السلطانیة لأبی یعلی الفراء (ص: ۲۰۱).

هفتم یک سوم از زمینهای وادی القری است زیرا که یک سوم آنها از آنِ بنوعذره و دو سوم آنها از آنِ یهودیان بود و رسول خدا علیه الصلاة و السلام با آنان در نیمی از آن مصالحه کرد. به این ترتیب وادی القری به سه بخش تقسیم شد. **یک ثلثش از آنِ رسول خدا** ﷺ **بود که از صدقاتِ اوست**. و ثلث آن، از آنِ یهودیان و ثلث آن، از آنِ بنوعذره به حساب می‌آمد تاآن زمان که عمر... آنان را از آن جا بیرون کرد و آنها را ارزیابی کرد و قیمت آنها به نود هزار دینار رسید. او این مبلغ را به آنان داد. ... و **صدقهٔ هشتم: جایگاه بازار مدینه است** که به آن، «مهروز» گفته می‌شود. **مروان از عثمان... خواست تا این بازار را به صورت اقطاع به او ببخشد**. مردم این مورد را به عثمان اشکال گرفتند که **این اقطاع ، احتمال دارد اقطاع تضمین باشد نه اقطاع تملیک تا آن برای درستی این عمل وجهی باقی بماند. این هشت صدقه‌ای است که اهل سیره آن را حکایت و بزرگانِ از راویان جنگها نقلش کرده‌اند** و خدا از درستی آن چه ما ذکر کردیم آگاه است».

ماوردی در این عبارتها، تمام داراییهای پیامبر خدا ﷺ را به عنوان صدقه معرفی کرده است. او به جز مورد اول و مورد آخر، **در تمام موارد، به این نکته تصریح کرده که این داراییها در زمان پیامبر خدا** ﷺ **و به دست خود او به عنوان صدقه به موارد مورد عنایت پیامبر رحمت اختصاص پیدا کرده است!**

در موردِ اوّل از این دو مورد، زحمت او را عایشه و شارحان روایتهای او، متحمل شده‌اند و به جای او به صدقه بودنِ آنها در زمان پیامبر خدا ﷺ تصریح کرده‌اند و در موردِ دوم از این دو مورد ـ که همان مورد هشتم از داراییهای پیامبر رحمت ﷺ است ـ نیز به نظر می‌رسد که او به صدقه بودنِ آن به این دلیل تصریح نکرده که خودش در ادامه بلافاصله اعلام کرده که عثمان آن را به مروان بخشیده است و با این وجود، دیگر جایی برای این ادعا باقی نمی‌ماند.

به این ترتیب، ماوردی با تمام وجودش به خدمتِ ابوبکر و عمر و همراهان آنان پرداخته است. او با این عبارتها، جایی را نیز برای این موضوع باقی نگذاشته است تا یگانه فرزندِ خاتم پیامبران ﷺ ـ یعنی حضرت صدیقهٔ مطهره ﷺ ـ از ابوبکر درخواست میراث کند زیرا او با صراحت هر چه تمامتر اعلام کرده که تمام این داراییها را پیامبر خدا ﷺ در زمان حیاتش صدقه داده بود!

ماوردی در این عبارتها، صدقات پیامبر خدا ﷺ را نیز از طرف خودش در میان همان افرادی تقسیم کرده است که بعدها و در زمان ابوبکر و عمر و عثمان مالک آن زمینها شده‌اند. ماوردی زمینهای بنو نضیر را از سوی خودش این گونه تقسیم کرده است: «**قَسَمَ رَسُولُ اللهِ** ﷺ **مَا سِوَى الْأَرَضِينَ مِنْ أَمْوَالِهِمْ عَلَى الْمُهَاجِرِينَ الْأَوَّلِينَ دُونَ الْأَنْصَارِ**». او خیبر را نیز از سوی خودش، این گونه تقسیم کرده است: «**وَأَمَّا الْوَطِيحُ وَالسَّلَالِمُ فَهُمَا مِمَّا أَفَاءَ اللهُ عَلَيْهِ؛ لِأَنَّهُ فَتَحَهَا صُلْحًا، فَصَارَتْ هَذِهِ الْحُصُونُ الثَّلَاثَةُ بِالْفَيْءِ وَالْخُمُسِ خَالِصَةً لِرَسُولِ اللهِ** ﷺ**، فَتَصَدَّقَ بِهَا وَكَانَتْ مِنْ صَدَقَاتِهِ، وَقَسَمَ الْخَمْسَةَ الْبَاقِيَةَ بَيْنَ الْغَانِمِينَ**».

ماوردی و همانندهای او در این عبارتها و عبارتهای مشابه، علاوه بر این خدمت، خدمتهای بسیارِ دیگری را نیز به دستگاه حکومتِ پس از پیامبر خدا ﷺ کرده‌اند. او ماجرای خرید و فروش فدک و وادی القری و خیبر و... را نیز به گمان خودش، حل و اعلام کرده که مالکیت پیامبر خدا ﷺ از همان آغاز بر این مناطق کامل نبوده است!

ماوردی با عبارتِ «فَهَذِهِ ثَمَانِ صَدَقَاتٍ حَكَاهَا أَهْلُ السِّيَرِ وَنَقَلَهَا وُجُوهُ رُوَاةِ الْمَغَازِي» این ادعاها را به بزرگان اصحاب مغازی نسبت داده است. در آیندهٔ این مباحث روشن خواهد شد که این ادعاها با صریح آیاتی از کتاب خدا مغایرتهایی روشن دارد و اگر ادّعای ماوردی درست باشد که بزرگان اصحاب مغازی نیز چنین گفته‌اند، می‌توان با میزان حملهٔ این گروه به کتاب خدا و نیز به خاندان عصمت و طهارت ﷺ و میزانِ تلاشی که برای محو حقایق به کار برده‌اند، آشنا شد.

ماوردی برای تثبیت این ادّعاها و نیز آن چه پس از پیامبر خدا ﷺ در این سرزمینها رخ داد، دروغهای بسیاری را مطرح کرده و در پایان با عبارتِ «وَاللهُ أَعْلَمُ بِصِحَّةِ مَا ذَكَرْنَا» از آیندگان به خاطر جهل و نادانی خودش عذر خواهی کرده است!

غیر از ماوردی علمای دیگری نیز به ذکر همین تقسیم بندی با همین تعابیر و اصطلاحات اقدام کرده‌اند. ناگفته پیداست که هریک از این علماء در حد توان و در حد فکرشان به گونه‌ای به هیأت حاکمهٔ پس از پیامبر خدا ﷺ خدمت کرده‌اند و در این خدمتگزاری به گمان خودشان خدا را هم در نظر داشته‌اند!

نگاهی به این داراییها ـ حتی با وضعیت موجود که از سر و ته آن به صورت کاملی زده شده ـ ما را با این واقعیت آشنا می‌کند که آن چه در احادیث عایشه به عنوان موارد مورد طلب حضرت صدّیقهٔ مطهره ﷺ از ابو بکر مطرح شده بخش کوچکی از این داراییهاست.

بالاخره و بر اساس آن چه گذشت، بخشی از داراییهای پیامبر خدا ﷺ که عامه به ذکر آنها اقدام کرده و آنها را بر شمرده‌اند، از این قرار است:

۱- اموال مُخَیْریق یهودی که در جنگ اُحد شهید شد (حوائط سبعه).
۲- اموال بنو نَضیر.
۳- سرزمینهایی که بدون جنگ فتح شده بود. مانند بخشی از قلعه‌های خیبر.
۴- تمام یا بخشی از سرزمینهایی که با جنگ فتح شده بود. مانند بخش دیگری از قلعه‌های خیبر.
۵- زمینهای فدک یا نیمی از آنها.

۶- یک سوم از زمینهای وادی القری.

۷- بازار مهروز.[1]

علاوه بر این موارد، موارد بسیار دیگری نیز هست که در روایتهای دیگری به آنها تصریح شده است. برای نمونه:

۱- سهم پیامبر خدا ﷺ از خمس خیبر و سرزمینهایی که با لشکرکشی فتح شده بود.

۲- سهم پیامبر رحمت ﷺ از خمس غنایم.

۳- زمینهایی که انصار به پیامبر خدا ﷺ هدیه کرده بودند. (آب به این زمینها نمی‌رسید):

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ لَمَّا قَدِمَ الْمَدِينَةَ جَعَلُوا لَهُ كُلَّ أَرْضٍ لَا يَبْلُغُهَا الْمَاءُ، يَصْنَعُ بِهَا مَا شَاءَ».[2]

«از ابن عباس نقل است که رسول خدا ﷺ وقتی به مدینه آمد تمام زمینهایی را که آب به آنها نمی‌رسید، برای پیامبر خدا قرار دادند تا او با آنها هر آن چه را خواست، انجام دهد».

در شمارش عناوین داراییهای پیامبر خدا ﷺ همان گونه که ملاحظه می‌شود، نام و یادی از «انفال» به میان نیامده و این در حالی است که «انفال» یکی از بزرگترین موارد داراییهای پیامبر رحمت ﷺ است که کتاب خدا در اولین آیه از سورهٔ مبارکهٔ انفال پس از ﴿بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَانِ الرَّحِيمِ﴾، به آن تصریح کرده است.

به هر حال و برای آشنایی هر چه بیشتر با داراییهای پیامبر خدا ﷺ و از این مسیر، آشنایی با داراییهایی که پس از شهادت خاتم پیامبران ﷺ، به تصرف هیأت حاکمهٔ پس از آن حضرت در آمد، لازم است عناوین داراییهای پیامبر خدا ﷺ با دقت بیشتری مورد بررسی قرار بگیرد.

---

۱ ابن منظور در تعریف این واژه چنین آورده است:

«مَهْزُورٌ: وَادِي قُرَيْظَة بِالْحِجَازِ. وأَما بِتَقْدِيمِ الزَّاءِ عَلَى الرَّاءِ فموضِعُ سُوقِ الْمَدِينَةِ تَصَدَّقَ بِهِ سَيِّدُنَا رَسُولُ اللهِ ﷺ، عَلَى الْمُسلِمِينَ». (لسان العرب (۵/ ۴۲۳)).

«مهزور: سرزمین بنو قریظه در حجاز است. اما مهروز، مکان بازار مدینه است که سید ما رسول خدا ﷺ آن را به مسلمانان صدق داد».

۲ الأموال لابن زنجویه (۲/ ۶۲۹).